



گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا معتضد

علی نقی منزوی

یکی قطره باران، جشن نامه استاد دکتر عباس زریاب خویی، به کوشش احمد تفضلی،

تهران، ۱۳۷۰خ، برگه ۳۹۹ - ۴۳۷

به کوشش

محمد ابراهیم ذاکر

- ۱..... گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا معتضد.....
- ۱..... ولیعهدی امام رضا (ع).....
- ۲..... عهد شکنی مأمون.....
- ۲..... آزاد شدن اندیشه گنوسیسم اسلامی ایران.....
- ۳..... مأمون خواب نما می شود.....
- ۴..... مسائل طرح شده.....
- ۴..... ۱. آیا حُسن و قُبْح (نیکی و بدی) عقلی است یا شرعی؟
- ۴..... ۲. [قرآن قدیم؛ یا حادث است؟].....
- ۵..... ۳. [نسبت بی تأویل صفات ناستوده به خدا].....
- ۵..... ۴. [مادی؛ یا مهنوی بودن مبادی عالیه].....
- ۷..... مجاز شدن متعه (ازدواج موقت).....
- ۸..... آخرین وصیت مأمون.....
- ۸..... کج روی های مأمون و جانشینانش.....
- ۹..... خلیفگی معتصم (۱۸۰ - ۲۲۷ق).....
- ۱۰..... وزیران معتصم.....
- ۱۱..... خاندان های نیمه مستقل.....
- ۱۲..... بابک خرم دین.....
- ۱۲..... [خلیفگی واثق (۱۸۶ - ۲۳۲ق)].....
- ۱۲..... مرگ معتصم و خلیفگی واثق.....
- ۱۳..... باز خرید اسیران به شرط باورپرسی.....
- ۱۳..... واکنش سنیان.....
- ۱۵..... [خلیفگی متوکل (۲۰۶ - ۲۴۷ق)].....

- مرگ واثق و خلیفگی متوکل ۱۵
- شاعر فارسی سرای مراغه در چنگال متوکل ۱۷
- ولیعهدی پسران متوکل: ۱۸
- ویران کردن مزار امام حسین (ع) ۱۸
- انتقال پایتخت به دمشق ۲۰
- نوروز متوکلی ۲۰
- کشتن ابن سکیت (۱۸۶ - ۲۴۴ق) ۲۱
- وزیران متوکل ۲۱
- ۱) محمد بن عبدالملک زیات (ک: ۲۳۳ق) ۲۱
- ۲) ابوالوزیر، احمد بن خالد ۲۱
- ۳) ابوجعفر محمد بن فضل جرجرائی ۲۱
۴. عبیدالله بن یحیا بن خاقان خراسانی (۲۰۹ - ۲۵۲ق) ۲۲
- کشتن متوکل ۲۲
- خلیفگی منتصر (۲۲۲ - ۲۴۸ق) ۲۳
- مرگ منتصر ۲۴
- [خلیفگی مستعین (خلافت ۲۴۸ - ۲۵۲ق / ۸۶۲ - ۸۶۶م)] ۲۵
- اختلاف میان گنوسیست‌ها و خلیفگی مستعین ۲۵
- الف) راه ایرانی فلسفه اشراق ۲۶
- ب) راه نئوافلاطونی اسکندریه ۲۶
- انگیزه نسبت دادن اندیشه‌های گنوسیستی به ارسطو ۲۸
- ارسطو چگونه مصونیت یافت؟ ۲۸
- کندی و بنی موسی منجم ۲۹
- جنبش مردم سامره بر ضد ترکان ۳۰
- قیام‌های گنوسیستی دیگر ۳۱



۳۲بیعت با معتز (۲۵۲ - ۲۵۵ ق / ۸۶۶ - ۸۶۹ م).....
۳۳تسلیم بغداد به سامره.....
۳۶خلافت مہتدی (۲۵۵ - ۲۵۶ ق / ۸۶۹ - ۸۷۰ م).....
۳۷کتاب نامہ.....
۳۷نمایہ کتاب و مقالہ.....

گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا
معتضد

گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا معتضد

علی نقی منزوی

یکی قطره باران، جشن نامه استاد دکتر عباس زریاب خویی، به کوشش احمد تفضلی، تهران، ۱۳۷۰ خ، برگه ۳۹۹-۴۳۷.

خلافت مأمون

ولیعهدی امام رضا (ع)

مأمون در رمضان ۲۰۱ علی بن موسی الرضا (امام هشتم شیعه) را که به مرو خوانده بود به ولیعهدی منصوب نمود. این کار او از یک سو شیعیانی تندرو، هم چون یونس بن عبدالرحمان را که هنوز از اصحاب اجماع شیعه شمرده می شد^۱، بر آن داشت که او را به اتهام خدمت‌گزاری طاغوت متهم نمایند^۲ و از سوی دیگر عباسیان بغداد را بر آن داشت که در آغاز سال ۲۰۲ ق مأمون را خلع کرده، ابراهیم پسر مهدی خلیفه (۱۵۸ - ۱۶۹ ق) را به خلیفگی منصوب و او را «خلیفه سنی» بنامند و مأمون را رافضی خوانند^۳ و همراهان عرب مأمون در مرو نیز با این کار مخالف نمایند.

به گفته جهشیری نعیم بن خازم به فضل ذوالریاستین گفت: تومی خواهی حکومت را از عباسیان به علویان بگردانی و سپس آن را خسروانی سازی! و گرنه چرا به جای رنگ سیاه عباسی، رنگ سبز ساسانی را بر رنگ سفید علوی برگزیدی؟^۴

^۱ متن مقاله: می شود.

^۲ تاریخ طبری، ج ۳، ۱۰۲۰؛ رجال کشی، چ قهپائی، ج ۶، ۳۰۱.

^۳ تاریخ طبری؛ و ابن اثیر، سال ۲۰۲ ق.

^۴ الوزراء و الکتاب، جهشیری، برگه ۲۵۶.

عهد شکنی مأمون

در سال ۲۰۲ق مأمون، بر خلاف قول‌هایی که به ایرانیان اطراف خود در خراسان داده بود که مرو را پایتخت سازد، دستور بازگشت به بغداد را صادر کرد، چون به سرخس رسید، در ۲ شعبان ۲۰۲ فضل ذوالریاستین را که طراح نقشه خلافت مأمون به جای امین بود، در حمام خفه کرد و خوشبختانه قاتل که خویشاوند مأمون بود، گرفتار شد و خستوان آمد^۱، ولی باز مأمون منکر بود و به عزا نشست و برای خرسندی حسن سهل برادر مقتول و خاندان او دختر، وی پوران را به همسری گزید، ولی هنوز کاروان مأمون به بغداد نرسیده بود که خبر رسید حسن سهل دیوانه شده است.

مأمون از ولیعهدی امام رضا نیز با مرگ او در ۲۰۳ق نفس راحت کشید.

راویان سنی سخنانی به امام رضا (ع) نسبت داده‌اند که به زیان خود و به سود عباسیان پیشنهاد بازگشت به بغداد را می‌دهد، مأمون را ضد فضل ذوالریاستین طراح نقشه ولیعهدی امام رضا (ع) تحریک می‌کند و مرگ امام رضا را در اثر سگته شمرد^۲.

و قیل إن المأمون سمّه / و گویند مأمونش زهر خور کرد، ولی این با روند تاریخ سازگارتر است. مأمون در صفر ۲۰۴ با شعارهای [پرچم‌های] سبز به بغداد باز آمد، ولی ۲۷ روز پس از آن، او آخرین نوید را نیز که به طراحان نقشه خلیفگی مأمون به جای امین داده بود، بشکست و دستور داد شعار [پرچم] سبز ساسانی به سیاه عباسی باز گردد (طبری و ابن‌اثیر، همان سال).

آزاد شدن اندیشه گنوسیسم اسلامی ایران

قیام‌های خونین مردم ایران ضدّ عرب در دو قرن سکوت با شمشیر درهم کوبیده می‌شد، ولی تماس توده‌های مردم ایران که تمدنی بالاتر داشتند با عرب‌های حاکم کم‌سوادتر ادامه می‌داشت. ایرانیانی که اسلام را می‌پذیرفتند توحید آن را به صورت

^۱ وفيات الاعیان، ابن خلکان، ج ۳، ۲۱۲.

^۲ متن مقاله: شمرد.

گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا
معتضد

۳

توحید اشراقی پدران خود تفسیر می‌کردند، نه توحید عددی توراتی، ایشان آیات مبارک اشراقی قرآن کریم را «محکمت» و آیات عددی را «متشابهات» می‌دانستند^۱ و با تکیه بر آیات محکمت گنوسیسم اسلامی را هم‌چون سلاح ایدئولوژیک ضد حکومت نژادپرستی اموی و عباسی به کار برده بودند.

در آغاز سده سوم هجرت مأمون که به دست ایرانیان بر سر کار آمد و مدت‌ها در میان ایرانیان مسلمان گنوسیست زندگی کرده بود، بر آن شد که از این بینش اسلامی برای حکومت عرب و به ویژه عباسی سود جوید.

خواب‌نمایی مأمون

مأمون خواب‌نما می‌شود:

داستان آمدن ارسطو به خواب مأمون را ندیم در فهرست و قفطی آورده‌اند.^۲

مأمون در این خواب از ارسطو می‌پرسد: «حُسن چیست؟»

ارسطو پاسخ می‌گوید: آن چه عقل (خرد) بیسندد،

مأمون می‌گوید: دیگر چه؟

پاسخ می‌شنود: آن چه شرع بیسندد.

مأمون می‌پرسد: سپس چه؟

ارسطو می‌گوید: آن چه مردم بیسندند.

مأمون می‌گوید: بیشتر گو!

^۱ برعکس سُنَّیان حاکم که آیات مبارکه توحید عددی را محکمت (قاطع) و آیات اشراقی را متشابهات (واجب التفسیر) می‌خواندند، در سده هشتم هجری استاد علامه حلی در کتابی اثبات می‌کند که شماره آیات اشراقی بیش از شماره آیات عددی است. نک: ذریعه، ج ۱۶، ۱۲۴، شماره ۲۴۸: الفحص و البیان عن أسرار القرآن، عموزاده محقق حلی، ابوزکریا یحیی فرزند سعید فرزند احمد فرزند یحیی فرزند حسن فرزند سعید هذلی حلی (۶۰۱-۶۸۹ق).

^۲ فهرست ابن ندیم، چ تجدد، ۳۰۳؛ و تاریخ الحکماء، دانشگاه تهران، ۱۳۷۱خ، ۵۰-۵۱.

گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا
معتضد

۴

ارسطو می‌گوید: به توحید بگرا!

مؤرخان این خواب را یکی از انگیزه‌های خردگراشدن مأمون دانند و بی‌گمان عامل مادی آن، همان قیام‌های خونین ایرانیان مُرجی، راوندی، ابومسلم و مبارزات قلمی قَدَریان، جَهْمیان و معتزلیان کهن بود که چنین رؤیا را اگر راست باشد برای مأمون پدید آورده است.

مسائل طرح شده

مسائلی که میان مأمون و ارسطو مطرح شد، همان‌ها بود که در دو قرن سکوت میان سُنیان حاکم از یک سو و ایرانیان مسلمان شده با توحید اشراقی جریان داشت و از این دست بود:

۱. آیا حُسن و قُبْح (نیکی و بدی) عقلی است یا شرعی؟

گنوسیست‌های مسلمان می‌گفتند نیکی و بدی را خرد آدمی تشخیص می‌دهد و شرع آن را تأیید می‌کند. سُنیان می‌گفتند: شرع نیک و بد را تعیین می‌کند و آدمی باید آن را بپذیرد.

۲. آیا قرآن قدیم؛ یا حادث است؟

آیا قرآن کریم قدیم و ازلی است چنان که سُنیان سلفی گویند؟

یا آیا حادث و مخلوق و نازل شده‌ی زمان پیامبر است، چنان که گنوسیست‌های مسلمان گویند؟

بیرونی می‌گوید: هندیان گویند قوانین کتب، الهام آسمانی بر دل برهمنان و راشین‌ها و پرداخته‌ی ذهن ایشان است و در نتیجه قابل تغییر و تکامل می‌باشد.^۱

یهود قوانین تورات را ابدی، ازلی، تغییر ناپذیر می‌شمردند^۲، ولی ابن‌اثیر، مانند دیگر سُنیان که هر اندیشه را نپسندند، به یهودش می‌چسبانند، در مرگ احمد بن ابودواد معتزلی از طرفداران «خلق قرآن» به سال ۲۴۰ ق گوید: این مرد خلق قرآن را از بشر مریسی ایرانی (د: ۲۱۸ ق) و او از جهم بن صفوان سمرقندی (د: ۱۲۸ ق) و او از جعد بن درهم ایرانی و او از ابان بن

^۱ ماللهند، بیرونی، چ ۱۹۵۸، برگه ۸۱.

^۲ شرح الاصول الخمسة، عبد الجبار معتزلی همدانی (د: ۳۱۵)، برگه ۵۷۶؛ کنز الفوائد، کراچی شیعی (د: ۴۴۹)، برگه ۱۰۲.

گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا
معتضد

۵

سمعان و او از طالوت یهودی و او از دائی خود لبید اعصم، همان یهودی که پیامبر را سحر زد، گرفته است و طالوت یهودی زندیق بود و نخستین کس است که در این موضوع تألیف کرد^۱. این سند که ابن اثیر می‌آورد، اگر درست باشد گویای آن است که یهودی پس از زندیق (یعنی ایرانیزه) شدن این باور را یافته است و گرنه یهودیان چنان که دیدیم قائل به قدیم، ازلی، ابدی بودن قوانین هستند.

۳. نسبت بی‌تأویل صفات ناستوده به خدا

آیا نسبت‌دادن صفت‌های ناستوده بی‌تأویل به خداوند چنان که سُنَّیان صفات «جبار»، «منتقم»، «متکبر» و «قهار» را بی‌تأویل به او نسبت دهند درست است؟

یا باید معنی ستوده آن‌ها را پذیرفت و معنی نکوهیده آن‌ها را از خدا سلب نمود؟

۴. مادی؛ یا مهنوی بودن مبادی عالیه

آیا مبادی عالیه مادی هستند؟ یا روحانی؟

سُنَّیان سلفی اعتقاد به روحانیت مبادی اولیه را «غلو» و گنوسیست‌های معتقد بدان را «غالی» می‌نامیدند و باطل بودن آن‌ها به آیه مبارکه^۲ «و لاتغلو فی دینکم»^۲ استناد می‌نمودند.

^۱ الکامل، ابن اثیر، حوادث سال ۲۴۰ق.

^۲ Z: قرآن کریم، سوره نساء، شماره ۴، آیت ۱۷۱: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَ لَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ أُلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوْحٌ مِنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لَا قَوْلُوا ثَلَاثَةً أَنْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا / ی اهل کتاب، در دین خود اندازه نگه دارید و درباره خدا، جز به راستی سخن نگویید؛ در حق مسیح عیسی بن مریم جز این نشاید گفت که او رسول خداست و کلمه الهی است که به مریم فرستاده و روحی از عالم الوهیت است، پس به خدا و همه فرستادگانش ایمان آورید و به تثلیث قائل نشوید، از این گفتار شرک باز ایستید که برای شما بهتر است، جز خدای یکتا خدایی نیست و منزّه و برتر از آن است که او را فرزندی باشد، هر چه در آسمان و زمین است همه ملک او است و خدا تنها به نگاهیانی (همه موجودات) کافی است.

گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا معتضد

۶

این پرسش‌ها و ده‌ها مانند آن‌ها در دو سده آغازین اسلام در میان توده‌های گنوسیست مسلمان شده و سُنیان حاکم وسیله کشاکش بود و به صورت سلاحی ایدئولوژیک به دست ایرانیان ضدّ عرب به کار می‌رفت. مأمون با کشاندن گنوسیست‌های نرم سُنی‌زده به حکومت، حکام عرب را به مردم ایران نزدیک کرد و طرفدار گنوسیسم اسلامی نشان داد و با خواب‌نماشدن خود، ارسطورا حامی و پشتیبان عقاید نیمه‌گنوسیست حاکم سُنی جلوه داد و چنان مصونیت به ارسطو داد که تا چند سده بعد چنان که خواهیم دید، ایرانیان و گنوسیست‌های حادثر از ارسطو نیز اندیشه‌های خود را به ارسطو نسبت می‌دادند. از جمله همین آخرین پرسش در باره روحانیت مبادی چیزی همانند «مُثَل افلاطونی» است که ارسطو از آن بیزار است.

باری آن چه را مأمون در بیداری از ایرانیان می‌آموخت، در خواب از ارسطو به حساب آورد.

طبری در رویدادهای سال ۲۱۲ گوید: در ربیع یکم مأمون اندیشه «خلق قرآن» و تفضیل علی (ع) بر دیگر یاران را اعلام نمود، ولی پیدا است که این اندیشه‌ها، مانند دیگر مسائل یاد شده قبلاً به وسیله معتزلیان و برخی از آن‌ها را پیش از ایشان، قَدْرَبان و مُرْجیان مطرح کرده بودند.

خود مأمون نیز در خراسان با آوردن امام رضا (ع)، عملاً برخی از آن‌ها را پذیرفته بود، پس باید گفت در این سال او جرأت یافت که آن‌ها را اظهار کند.

در چهار نامه‌ای که طبری در سال ۲۱۸ ق از مأمون ثبت کرده است، مأمون دستور می‌دهد از مقامات عالیّه دولتی باورپرسی شود؛ به ویژه او به محدثان، دادرسان، گواهان اشارت می‌نماید و این نشان می‌دهد که معتزلیان نیمه‌گنوسیست به حکومت رسیده خواستند باورهای گنوسیسم اسلامی (اسلام شرق دجله تا سند) را میان طبقه حاکمه و کارمندان عالی‌رتبه دولت که در دو قرن گذشته برای حفظ مقام خود مجبور به پنهان کردن آن‌ها و سُنی‌نمایی بودند رواج دهند، نه توده مردم که

Z: سورة مائده، شماره ۵، آیت ۷۷: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَصْلُوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ / بگو: ای اهل کتاب، در دین خود به ناحق غلو نکنید و از پی خواهش‌های آن گروه که خود پیش از این گمراه شدند و بسیاری را گمراه کردند و از راه راست دور افتادند نروید.

همیشه ناآگاهانه با گنوسیسم خانوادگی و ملی ایرانی خود تربیت می‌شدند؛ البته مقصود من بخشی از گنوسیسم عامیانه است که نیازی به تعلیم کلاسیک ندارد.

مجازشدن متعه (ازدواج موقت)

جفت‌گیری موقت در میان عرب پیش از اسلام روا بود. اسلام نیز طبق آیه مبارکهٔ سورهٔ نساء^۱، آن را به رسمیت شناخته است و تا روزگار عمر به کار بسته می‌شد، ولی عمر دو متعه را خلاف مصلحت دانسته و ممنوع ساخت: متعه حج و متعه زنان^۲. گنوسیست‌های حاد مسلمان، که خلافت عمر را غاصبانه می‌شمردند، این حکم او را باطل و متعه را مجاز می‌شمردند. **ابن خلکان گوید:** مأمون به سال ۲۱۵ ق هنگام سفر به سوریه به جارچی دستور داد اعلام کند متعه زنان مباح است و عمر خطاب حق تغییر قانون محمدی را نداشته است. روز دیگر دادرسی یحیا بن اکثم پیش او شد و رأی او را عوض کرد^۳. یحیای یاد شده که در سراسر حکومت معتزلیان دادرسی بود از شکنجه‌ها و باورپرسی سکوت کرد و چون متوکل آمد، گفت کسی که قرآن را مخلوق شمرد باید توبه کند و اگر نکرد باید گردنش را بزنند. **ابن خلکان گوید:** این قاضی متهم بود که هم بچه‌باز است و هم ابنه دارد^۴.

^۱ Z: قرآن کریم، سورهٔ نساء، شمارهٔ ۴، آیت ۲۴: وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا / و نکاح زنان شوهردار نیز (برای شما حرام شد) مگر آن زنانی که در جنگ‌های با کفار، به حکم خدا متصرف شده‌اید. این حکم خدا بر شماست، و هر زنی غیر آن چه ذکر شد شما را حلال است که به مال خود به طریق زناشویی بگیرید نه آن که زنا کنید، پس چنانچه از آن‌ها بهره‌مند شوید آن مهر معین که حق آن‌هاست به آنان بپردازید، و باکی نیست بر شما که بعد از تعیین مهر هم به چیزی با هم ترازی کنید (و بدانید که) البته خدا دانا و آگاه است.

^۲ زبدة البیان، اردبیلی، برگهٔ ۲۸۸؛ همهٔ کتاب‌های آیات الأحکام.

^۳ وفيات الأعیان، ابن خلکان، ج ۵، برگهٔ ۱۹۷ - ۲۱۴.

^۴ همان جا.

آخرین وصیت مأمون

مأمون به سال ۲۱۸ق در طرسوس وصیتنامه‌ای برای برادر و جانشین خود معتصم نوشته و سفارش می‌کند: مواظب مردمی که در میان ایشان هستی (یعنی ایرانیان) باش! خرم‌دینان را نابودکن! علویان را سیر کن! باور «خلق قرآن» و «توحید» را ترویج نما!، یعنی تو در ایران زندگی می‌کنی، پس آشتی‌ناپذیران ایشان را نابودکن!^۱ علویان را، که ایرانیان زیر پرچم آنان و با شعار گنوسیسم اسلامی با ما می‌جنگند، سیر کن تا از ایرانیان دور شوند و باور خلق قرآن را که سمبل گنوسیسم اسلامی و توحید اشراقی است، خود دست بگیر و ترویج کن تا ویژه ایشان نباشد.

شاید به پیروی از همین وصیت مأمون بود که فرزندانش رئیس بنی فاطمه را در کاخ سلطنتی در پایتخت نگاه می‌داشتند. خود مأمون پس از شهادت رضا امام هشتم (ع) دختر خود را به پسر او، امام نهم محمد تقی (ع) به همسری داد و او را محترم می‌داشت و پس از انتقال پایتخت از بغداد به سامره امام دهم و یازدهم ما، علی‌نقی و حسن عسکری، بدان شهر منتقل شدند و همان جا درگذشتند و شاید در اجرای همین وصیت بود که واثق خلیفه لاشه احمد بن نصر سنی سلفی را در کنار جنازه بابک به دار آویخت.^۲

کج‌روی‌های مأمون و جانشینانش

سی سال دوران مأمون و برادران او که معتزلیان حکومت را در دست داشتند، نه تنها باورهای گنوسیسم اسلامی که دو قرن محکوم بود، آزاد شد؛ بلکه برخی از آن باورها را با زور به سنیانی که حاضر به پذیرش آن نبودند، تحمیل کردند.

^۱ Z: از این رو، من نیز در این مقاله از قهرمانان ملی ایرانی چون ماه‌آفرید، سنباد، استادسیس، مقنع، بابک خرم‌دین، مازیار که یک سر آشکارا ضد عرب قیام کرده و جان و مال و خاندان خود را فدای سر بلند ایرانیان کردند سخن ندارم. اینان فرقی میان عرب و جهود نمی‌گذارند (طبری، عربی، ج ۳، ۱۱۹۵؛ پاینده، ج ۳، ۵۸۲۵؛ ج ۳، ۱۲۲۶، پاینده، ج ۳، ۵۸۵۲) سخن من در این جا از نیروهای ایرانی است که واقع‌بینانه با توده مردم زیر فشار، همگام بودن مردمی که چهار تا هشت نسل پدران خود را مسلمان دیده، خود از ته دل باور داشتند که هرگاه محمد فرّه ایزدی نداشت بر کسرا و قیصر پیروز نمی‌شد.

^۲ تاریخ طبری، عربی، ج ۳، ۱۳۴۸؛ پاینده، ج ۳، ۵۹۷۹.

مأمون از معتزلیان که ده‌ها سال به دست سُنّیان شکنجه شده بودند، شکنجه‌گرانی سنگدل ساخت. او به خیال خود می‌خواست ریشه خرافات قشری را براندازد، غافل از این که آزادی است که درستی را نشان می‌دهد، و زورگویی هر آدمی را به مقاومت برمی‌انگیزد.

خلیفگی معتصم (۱۸۰ - ۲۲۷ق)

مأمون در پنجشنبه ۱۸ رجب ۲۱۸ درگذشت و برادرش معتصم همان روز بر تخت نشست و از سفر سوریه به سوی بغداد بازگشت و شنبه ۱۸ رجب همان سال بدان جا رسید^۱.

در سال ۲۱۹ق مردم طالقان خراسان مردمی به نام محمد پسر قاسم ...، که خود را نواده حسین بن علی بن ابی‌طالب (ع) می‌دانست، از مدینه به طالقان خراسان آورده، دور او گرد آمدند. او به عنوان «الرضا من آل محمد» چند بار با سپاه عبدالله طاهر از خاندان طاهری دست‌نشانده عباسیان جنگیده، اسیر شد و نزد معتصم به بغداد فرستاده شد.

دوشنبه ۱۴ ربیع دوم ۲۱۹ به مجلس معتصم درآمد و دستور زندانش را داد ولی او از زندان نیز به کمک گنوسیست‌ها بگریخت. معتصم برای گرفتن او صد هزار درهم جایزه نهاد^۲.

در این سال ۲۱۹ق معتصم از احمد حنبل مروزی (۱۶۴ - ۲۴۱ق) آوردنده قشری‌ترین مذاهب سُنّی درباره قرآن و دیدن خدا، باورپرسی کرد و او پاسخ سُنّی‌مآبانه داد، پس او را آن قدر شلاق زد تا پوست تن او کنده شد، ولی پذیرفت و ۲۸ ماه در زندان ماند، آزاد گردید و گوشه‌نشین شد تا پس از کودتای ضد گنوسیستی، متوکل او را مشاور خود کرد. ابن جوزی کتابی به نام مناقب احمد حنبل دارد. کتابی نیز ابو زهره معاصر ما چاپ کرده است (اعلام زرکلی).

^۱ تاریخ طبری، عربی، ج ۳، ۱۱۴۰؛ پاینده، ج ۳، ۵۷۷۵؛ عربی ج ۳، ۱۱۴۶؛ پاینده، ج ۳، ۵۷۹۹؛ ابن اثیر، همان سال.

^۲ تاریخ طبری، عربی، ج ۳، ۱۱۶۵ - ۱۱۶۶؛ پاینده، ج ۳، ۵۸۰۰؛ ابن اثیر همان سال.

گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا
معتضد

۱۰

به سال ۲۲۰ق معتصم به دست ابوالوزیر احمد بن خالد، زمینی در سامره از دیر مسیحیان خریداری کرد و به ساختمان پرداخت. انگیزه این کار آن بود که سپاهیان ترک، که عباسیان آورده بودند، مردم بغداد را آزار می دادند. گاهی جنازه ترکی یافت می شد که به دست «أبناء» کشته شده بود. مردم به معتصم شکایت کرده و دور شدن سپاه را خواستار شدند^۱.

وزیران معتصم

فضل پسر مروان، از آرامیان «بردان» پیش از خلیفگی معتصم کمک دبیر او «جرمقانی» بود که هر دو سریانی عرب شده بودند. پس از مرگ جرمقانی فضل جای او را گرفته، دبیر معتصم و کارگزار او در بغداد بود. هنگامی که معتصم خلیفه از سوریه به بغداد بازگشت، فضل همه کاره او شد. او ایرانیان پیرامون معتصم را می آزد و تحقیر می نمود. او محمد بن عبدالمک بن زیات وزیر آینده را که از مردم دسکره واسط و شاید از لرستان بود، از پوشیدن لباس رسمی بازداشت.

زیات و احمد بن عمار بن شاذی بصری خراسانی، وزیر پس از فضل، از رفتار او شکایت کردند. ابن ابی داود، از آرامیان عرب شده قنسرین، از سران معتزله و رقیب محمد زیات نیز به ایشان پیوست. یک ندیم معتصم به نام «هفتی» نیز روند کار را برای معتصم آشکار کرد. پس فضل به زندانی به نام «سن» در راه موصل تبعید شد. محمد بن عبدالمک زیات، که لهجه عربی واسطی او بهتر از ابن شاذی خراسانی بود، به وزیری معتصم نشست و دو کرانه شهر سامره به دست او ساخته شد. او در آن مقام بماند تا در کودتای ضد گنوسیستی متوکل کشته شد^۲.

^۱ تاریخ طبری، عربی، ج ۳، ۱۱۸۱؛ پاینده، ج ۳، ۵۸۱۱.

^۲ تاریخ طبری؛ و ابن اثیر، سال ۲۲۰ق؛ و ابن خلکان، وفیلت، ج ۱، ۶۳؛ ج ۴، ۱۸۲.

خاندان‌های نیمه مستقل

طاهریان خراسان، خرمیان آذربایجان و سپهبدان مازندران [طبرستان]، خاندان‌هایی فئودالی نیمه‌مستقل بودند که بر بخش‌های یاد شده حکومت داشتند. خلیفگان عرب حتی در دورانی که گنوسیست‌های اسلامی ایرانی را به حکومت راه داده بودند (حکومت معتزلیان سال‌های ۱۹۸ - ۲۳۲ق) از کشاکش‌های درونی این خاندان‌ها به سود خود استفاده کرده و ایشان را به جان هم می‌انداختند و حکومت عرب را بر ایران استوار می‌داشتند.

در زمان معتصم (۲۱۸ - ۲۲۷ق)، که جای گفتگو است، طاهریان بر خراسان حکومت می‌کردند و مأمون آن را در خاندان ایشان به ارث نهاده بود و سپهبدان نیز در مازندران، همین گونه حکومت داشتند. معتصم برای متزلزل کردن هر دوی ایشان، از یک سو به سپهبدان دستور داد مالیات را به طاهریان خراسان بپردازند و از سوی دیگر به سردار سپاه ایرانی خود، افشین، امید حکومت بر خراسان به جای طاهریان می‌داد، تا آن جا که او مازیار سپهبد مازندران را تشویق می‌نمود که مالیات را مستقلاً به بغداد برای معتصم فرستند. معتصم افشین و خویشاوند او منکجور را به امید حکومت خراسان به جنگ بابک، قهرمان آذربایجان فرستاد تا او را اسیر کرده به سامره آورند و طاهریان را واداشت تا مازیار سپهبد مازندران را اسیر کرده به سامره فرستادند، و در سامره پس از کشتن بابک، افشین و مازیار را نیز به اتهام همکاری ضدّ عرب بکشت^۱.

در محاکمه افشین و مازیار، گنوسیست‌های آشتی کرده و به حکومت کشانیده شده‌ای، هم‌چون احمد بن ابی‌داود تنوریسین، اسحاق پسر ابراهیم بن مصعب، محمد بن عبدالملک زیات وزیر، شرکت داشتند. موارد اتهام نیز عبارت بود از: چرا کتاب‌های کفرآمیز با تزئینات هنری تذهیب و گوهرنشان در خانه‌ات یافت شده است؟ چرا در اسروشنه به مردم آزادی ادیان دادی؟

و این نشان می‌دهد که تا چه اندازه این گنوسیست‌های به حکومت رسیده از گنوسیسم دور شده با تسنن قشری تازیان آلوده بودند.

گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا
معتضد

^۱ طبری و ابن اثیر، سال‌های ۲۱۸ تا ۲۲۶ق.

بابک خرم دین

رهبر خرمیان آذربایجان، قیام این قهرمان ملی و شکست او مانند دیگر خاندان‌های یاد شده از موضوع بحث مقالت ما، که سیر گنوسیسم اسلامی ایران از مأمون تا معتضد باشد، بیرون است. من خواننده را به کتاب‌های شادروان نفیسی، پرتو اعظم، زندگی، کریمی همدانی، ولتر، همایون فرخ و دیگران که ویژه آن نگاشته‌اند، حواله می‌دهم.

شکست این پهلوان ملی نشان داد که ایرانی از سده سوم هجری به بعد که بیش از هشت نسل که پدران مسلمان شده‌اند، نباید بیرون از دایره اسلام با ستمکاران عرب بجنگد.

آن چه می‌تواند شرعاً را از ایران براندازد، گنوسیسم اسلامی است که در آن روزگار باورهای ملی و مذهبی مردم را یکسان گرامی می‌داشت.

خلیفگی واثق (۱۸۶ - ۲۳۲ق)**مرگ معتصم و خلیفگی واثق**

او در پنجشنبه ۱۸ ربیع یکم سال ۲۲۷ق درگذشت و در همان روز پسر او واثق بر تخت خلیفگی بنشست. با این که واثق به باورهای نیمه گنوسیستی معتزلیان، مانند «خلق قرآن» و «توحید» اظهار وفاداری می‌نمود و آن را در محاکمه احمد بن نصر سنی سلفی نشان داد و در مبادله ایران با دولت روم، چنان که خواهیم گفت، آن باورها را شرط باز خرید اسیران مسلمان نهاد، ولی آثار سنی‌زدگی و سست شدن گنوسیسم به صورت کشاکش درونی میان گنوسیست‌های حاکم، به ویژه میان گنوسیست‌های ایرانی و آرامی از سال ۲۲۹ق کم‌کم آشکار می‌شود.

میان دادرس ابن ابی‌داود، که آرامی عرب شده بود با محمد زیات وزیر که ایرانی و شاید لر بود کشاکش رخ داد و یکدیگر را به شعر هجو کردند (ابن خلکان در زندگی‌نامه ایشان) پس واثق چند تن از دبیران مانند احمد بن اسرائیل و احمد بن خصیب و ابوالوزیر و دستیاران ایشان را مصادره و شکنجه کرد.

گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا
معتضد

باز خرید اسیران به شرط باورپرسی

در روز عاشورای سال ۲۳۱ق بنا بر قرار قبلی چهار هزار و چند صد اسیر رومی با اسیر مسلمان مبادله شدند. واثق دستور داد تا احمد پسر سعید باهلی، مرزبان آن جا، از هر یک از اسیران مسلمان که می‌خواهند با مبادله به کشور اسلامی باز گردند، باورپرسی شود. هرکس که مخلوق بودن قرآن و نادیدنی بودن خدا را باور داشت پذیرفته، و هرکس باور نداشت به روم باز گردانیده شود^۱.

واکنش سنیان

معتزلیان که ده‌ها سال پیش از مأمون به دست حکام سنی شکنجه شده بودند، یک‌باره پس از رسیدن به حکومت به شکنجه‌گرانی سنگدل تبدیل شده بودند و این از دیده مردم بسیار زننده می‌بود، پس همین که اندک آثار سستی در حکام معتزلی دیده شد، قشری‌ترین سنیان به گرد هم جمع شدند.

یک سال پیش از کودتای متوکل در سامره، ضد معتزلیان، در سال ۲۳۱ق در گوشه‌ای از بغداد شماری از تیره عرب‌های سنی بسیار قشری در پنهان به دور احمد بن نصر گرد آمده و به خلیفگی با وی بیعت کردند.

نیای او یکی از نقیبان بنی‌عباس بود و پیرو^۲ محدثان سنی، چون یحیا بن معین، دورقی، خیثمه در خانه احمد بن نصر گرد می‌آمدند و از بدعت‌گذاران معتزلی بدگویی می‌کردند و از باور مخلوق بودن قرآن تبری می‌جستند و از این که چرا معتزلیانی فیلسوف مشرب چون احمد بن ابی‌داود بر «واثق» خلیفه چیره‌اند، گله می‌داشتند.

احمد بن نصر، «واثق» خلیفه را خنزیر و کافر می‌خواند. او به سال ۲۰۱ق نیز انجمنی به نام امر به معروف و نهی از منکر، ضد مأمون فراهم کرده بود^۳، ولی او با روی کار آمدن حکومت معتزلیان از میان رفته بود.

^۱ تاریخ طبری، عربی، ج ۳، ۱۳۵۱ - ۱۳۵۶؛ پاینده، ج ۳، ۵۹۸۲ - ۵۹۸۶؛ ابن اثیر همان سال.

^۲ متن مقاله: پیره.

^۳ تاریخ طبری، برگه ۱۰۰۸؛ پاینده، ۵۶۵۵.

گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا
معتضد

۱۴

او گروهی را سازمان داده و دینارهایی نیز میان ایشان پخش کرد. بنا بود شب پنجشنبه سوم شعبان سال ۲۳۱ طبل‌هایی را به صدا آوردند تا مردم از خانه بیرون آیند، ولی در پی مستی چند تن از ایشان یک شب جلوتر طبل‌ها به صدا درآمد، و در پی گرفتاری آن‌ها، سران ایشان گرفتار شده در خانه‌هایشان پرچم سبز که سرخی در میان داشت در یک چاه به دست آمد، و از آن جا بر رهبرشان احمد بن نصر دست یافتند، پس ایشان را دست بسته در ۲۹ شعبان ۲۳۱ از بغداد به پایتخت سامره نزد واثق فرستادند.

واثق نشستگی همگانی برای بازپرسی ایشان با حضور سران معتزلی، چون احمد پسر ابوداود برپا کرد، پس چون احمد را آوردند، واثق پیش از آن که از شورش ضدّ دولتی او بپرسد، پرسید: ای احمد در باره قرآن چه می‌گویی؟
گفت: کلام خداست!

پرسید: در باره خدا روز قیامت چه می‌گویی؟ آیا او را خواهی دید؟

احمد گفت: ای امیرمؤمنان! پیغمبر می‌گوید: خدا را روز قیامت هم‌چون ماه، همگان خواهند دید^۱ و ما همان را باور داریم! و نیز از پیامبر روایت است که دل مؤمن در میان دو انگشت از انگشتان خدا است که آن را رو به رو می‌گرداند، دعای «یا مقلب القلوب ... / ای گرداننده دل‌ها، دل مرا در این دین نگه‌داری کن^۲»، همین معنی را می‌دهد!

اسحاق ابراهیم (یکی از بازپرسان) گفت: وای بر تو بین چه گویی!

احمد گفت: شما دستور دادی حقیقت را به امیرمؤمنان بگویم و اکنون به او نصیحت می‌کنم که با سخنان پیامبر اسلام مخالفت نوزد!!

واثق رو به حاضران پرسید: شما چه می‌گویید؟

^۱ Z: سنیان سلفی در دو قرن آغازین، برای دیدن خدا با چشم سر به چنین حدیث‌ها بسیار استناد می‌کردند، ولی گنوسیست‌های مسلمان همه آن‌ها را مانند آیت مبارکه وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ اِلَیَّ رَیْبَهَا نَاطِرَةٌ / رخسارها در آن روز بر افروخته است و به خدایشان می‌نگرند (قیامت، ۷۵، ۲۱ - ۲۲) به معنی دیدار با چشم دل تفسیر می‌کردند.

^۲ Z: یَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ یَا مُدَبِّرَ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ یَا مُحَوِّلَ الْحَوْلِ وَ الْأَحْوَالِ حَوْلٌ خَالِنَا اِلَیَّ اَحْسَنِ الْحَالِ / ای تغییر دهنده دل‌ها و دیده‌ها، ای مدبر شب و روز، ای گرداننده سال و حالت‌ها، بگردان حال ما را به نیکوترین حال.

گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا
معتضد

۱۵

هرکدام چیزی گفتند.

عبدالرحمان پسر اسحاق دادرسی پیشین کرانه باختر که دوست احمد بود و در آن جا نشسته بود گفت: ای امیرمؤمنان خون خود او هدر است!
ابو عبدالله ارمنی همکار ابن ابی داود گفت: اگر خونش را به من دهید می نوشم.
واثق گفت: کشتنی است!

ابن ابی داود که مخالف کشتن او بود، گفت: کافر است، توبه اش دهید! شاید بیمار؛ یا دیوانه شده باشد!
واثق دستور داد: چون من برخاستم کسی از شما برنخیزد، پس شمشیر «معدیکرب» را از انبار خواست و برگرفت و به سوی احمد که در میان نطعی چشم بسته بود، رفته برگردن او زد و سپس بر سرش کوبید و سیمای دمشقی سر او را ببرید و لاشه او را نزد لاشه «بابک» بیاویختند و سرش را چند روز در کرانه خاوری و چند روز باختری به نمایش نهادند.
بر روی برگی که به گوش او دوخته نوشته بودند: این سر کافر مشرک احمد بن نصر... است که به دست بنده خداوند امام هارون واثق امیرمؤمنان کشته شده است، پس از اتمام حجت در مخلوق بودن قرآن و نفی تشبیه خدا و پیشنهاد توبت و انکار او و اصرار صریح بر کفر، او را به جهنم فرستاد، پس بیست و اند تن از یارانش را گرفته به زندان های تاریک بی ملاقات و با زنجیر سنگین انداختند و گروهی از آنان در زندان ها مردند.^۱

خلیفگی متوکل (۲۰۶ - ۲۴۷ق)

مرگ واثق و خلیفگی متوکل

واثق در ۲۴ ذیحجه ۲۳۲ درگذشت، گروهی همراه با محمد زیات وزیر ایرانی، خواستند پسرش محمد را که کودک بود، برنشانند، ولی دادرسی بزرگ احمد بن ابی داود متوکل را پیشنهاد کرد و به دیگران پذیراند (تاریخ طبری و ابن اثیر).

^۱ تاریخ طبری، عربی، ج ۳، ۱۳۴۳؛ پاینده، ج ۳، ۵۹۷۵؛ ابن اثیر، سال ۲۳۱.

گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا معتضد

۱۶

چنان که دیدیم، بازگشت از گنوسیسم از روزگار واثق آغاز شده بود، ولی متوکل بیش از برادرش واثق سنت‌گرا بود و از این رو آشکارا عرب‌ها و آرامی‌نژادان را که تربیتی سُنی‌مآب‌تر داشتند بر ایرانیان برتری می‌داد. درکشاکش میان ابن‌ابی‌داود آرامی و محمد زیات ایرانی، که هر دو از تئوریسین‌های معتزله بودند، از نخستین جانبدار بود و چنان که پیشامدهای یاد کرده طبری نشان می‌دهد این دوستی و دشمنی متقابل نیز می‌بوده است.

چهل روز پس از نشستن متوکل به خلافت در ۷ صفر ۲۳۳ وزیر گنوسیست محمد زیات را که در بازجویی از سُنیان سخت‌گیر بود، دستگیر کرد و به بهانه آن که در روزگار واثق به دستور خلیفه موی بلند سر متوکل را چیده بود، با سخت‌ترین شکنجه‌ها بکشت و رقیب او احمد بن ابی‌داود آزاد بود و چون فلج شد، پسرش محمد را بر جای پدر به دادرسی نهاد تا در سال ۲۳۷ق ایشان را مصادره کرد و احمد به سال ۲۴۰ق درگذشت^۱.

از نخستین کارهای متوکل برای بازگشت از گنوسیسم اسلامی، پخش فرمان منع گفتگو دربارهٔ خلق قرآن و فسخ فرمان‌های مأمون بود. برای تأیید این دیدگاه خواست از احمد بن نصر رهبر قیام سُنیان سلفی به سال ۲۳۱ق اعادهٔ حیثیت نماید، ولی همین که خواست لاشهٔ او را که هنوز در کنار لاشهٔ بابک آویخته بود، پایین آورد، تودهٔ مردم گنوسیست سامره به شورش برخاستند و متوکل از آن کار دست برداشت، سپس چون در سال ۲۳۷ق پایگاه خود را استوار یافت، روز عید فطر جنازه را پایین آورده، به پسر برادرش سپرد و او آن را به بغداد برده، با مراسم بزرگداشت به خاک سپردند. گزارش بازگردانیدن سر او به تنش و انبوهی مردم در کلتانیه (شاید: کلدانیه) و تبرک به لاشهٔ او را خبرگزاران از بغداد به سامره به متوکل رسانیدند و او ترسیده و دستور توقف داد^۲.

از زیرجویی متوکل آن که به سال ۲۳۵ و ۲۳۹ق دستور داد نمازخانه‌های نوساز ذمیان ویران شود و همهٔ ذمیان علامتی بر پوشاک خود بزنند و سوار اسب نشوند تا همه جا و همیشه شناخته شوند!

او علی بن جهم شاعر عرب‌نژاد سُنی را وادار می‌کرد و ضدّ علی بن ابی‌طالب (ع) و معتزله و شیعه بسراید.

^۱ ابن‌خلکان در واژه‌های احمد بن ابی‌داود و محمد زیات و طبری و ابن‌اثیر، سال ۲۳۳ق.

^۲ تاریخ طبری، عربی، ج ۳، ۱۴۱۲-۱۴۱۴؛ پاینده، ج ۳، ۶۰۴۱؛ ابن‌اثیر، سال ۲۳۷ق.

گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا
معتضد

۱۷

ابن اثیر این شاعر را یکی از ندیمان ناصبی متوکل، در شمار ابن لؤی، عمر بن فرج^۱ رنجی ابوالسمط از موالی بنی امیه عبدالله بن محمد هاشمی ابن اترجه می آورد که در نشست های میخوارگی، بالش برشکم عبادۀ مخنث بسته او را می رقصانیده تصنیف توهین آمیز نسبت به امام علی (ع) می خوانده و دست می زدند؛ لیکن بوالفرج اصفهانی (۲۸۴ - ۳۵۶ق) در احوال علی بن جهم داستانی می آورد که نشان می دهد، مدّ گنوسیسم اسلامی پس از کودتای ضدگنوسیستی متوکل نیز رو به افزایش است و بیشتر سران کشور و ندیمان خود متوکل نیز گرایش های گنوسیستی دارند^۲.

علی بن جهم شاعر سُنی دربار به زندان افتاده و قصیدتی در ستایش متوکل سروده از راه بیدون خادم از قبیحه کنیز متوکل که مادر معتز ناصبی است، می خواهد که به متوکل برساند.

بیدون به قبیحه می گوید: علی سُنی است و اینان (پیرامونیان متوکل) رافضیان اند و خواستار مرگ علی هستند و جز تو، کسی را ندارد.

معتز به مجلس متوکل آمده آهسته آن را به گوش متوکل گفت، متوکل خندیده به اطرافیان نیمه گنوسیست خود گفت: معتز نیز ضدّ شما شده است. او توبه نامه علی بن جهم را آورده، شفاعت او می کند و من نمی توانم او را ردّ کنم، ولی حاضران در آن نشست نیز از صدور فرمان آزادی او مانع شدند.

شاعر فارسی سرای مراغه در چنگال متوکل

طبری گوید: محمد پسر بعیث پسر حلبس، از مالکان مراغه آذربایجان بود.

شعر فارسی او را مردم آن جا می خواندند.

^۱ متن مقاله: فرح.

^۲ اغانی، ابوالفرج اصفهانی (۲۸۴ - ۳۵۶ق)، ج ۱، ۲۰۳ - ۲۳۴.

او با خرمیان همزیستی داشت، سپس ضدّ ایشان شد و «عصمت» سپهبد بایک را تحویل سپاه بغداد داد، ولی در پایان در یورش سپاه عرب بر مراغه اسیر و به سامره برده شد و در زیر زنجیر سنگین در زندان بمرد و فرزندان و وابستگانش در شمار سپاه «شاکریه / چاکران» درآمدند که در اختیار خاقانی بود.^۱

ولیعهدی پسران متوکل

به سال ۲۳۵ق متوکل سه پسر خود را به ولیعهدی پی‌درپی منصوب کرد؛ منتصر، معتز و مؤید؛ و برای هر یک دو درفش بگشود؛ یکی سیاه ولیعهدی و دیگری سفید (لواء العمل = پرچم کار)^۲. شاید افزودن پرچم سفید برای بیرون‌آوردن آن از شعار علویان بوده باشد^۳. معتز از برادران دیگر خود سنی‌تر و مانند پدرشان به ناصبی بودن شهرت داشت.

ویران کردن مزار امام حسین (ع)

چنان که دیدیم روی کار آمدن حکومت گنوسیست‌های سنی‌زده و شکنجه‌گر شدن معتزلیان شکنجه دیده پیشین، عرب‌ها و آرامیان را که دلبستگی بیشتر به تسنن سلفی دو قرن سکوت داشتند گرد هم آورد و چون جنبش احمد بن نصر سرکوب شد، بار دگر جنبش از کاخ و به دست خود خلیفه متوکل آغاز شد و به برکناری رهبران معتزلی و شکنجه و نابودکردن ایشان انجامید، سپس نوبت به زیر پا نهادن وصیت‌نامه مأمون در بزرگداشت بنی فاطمه و احترام به اندیشه‌های گنوسیسم اسلامی معتدل ایرانی رسید. متوکل در سال ۲۳۶ق دستور داد قبر امام حسین (ع) و خانه‌های پیرامونش را، به عنوان رافضیان آن جا را به بتکده تبدیل کرده‌اند، ویران کردند^۴.

^۱ طبری؛ و ابن اثیر، سال‌های ۲۳۴، ۲۳۵ق.

^۲ همان جا.

^۳ متن مقاله: است.

^۴ طبری و ابن اثیر، سال ۲۳۶ق.

گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا
معتضد

۱۹

دور نیست بودن نقاشی هنری صورت امامان در آن جا مانند، مجسمه امام رضا (ع) که کشی بدان اشارت دارد (چ قهپائی، ج ۵، ص ۱۶۶) روح ضد هنری عربی و سُنی‌گری متوکل را تحریک کرده باشد، چنان که وهابیان به سال ۱۳۰۳ خ در بقیع چنین کردند.

در سال ۲۳۷ق متوکل سُنی‌ترین خاندان معتزلیان محمد پسر احمد بن ابی‌داود را با برادرانش با آن که آرامی‌نژاد و حشوی مذهب بودند، از دادرسی برکنار و مصادرت کرد (تاریخ طبری، ابن‌اثیر، همان سال).

ابن‌اثیر سال ۲۳۷ق را آغاز پیدایش صفاریان می‌داند و چون رنگ ملی ایرانی این جنبش بیش از رنگ ایدئولوژیک گنوسیسم اسلامی آن است، آن را به مقالات دیگر وامی‌نهم.

طبری و ابن‌اثیر از حوادث سال ۲۳۹ق را جمع شدن جشن نوروز با جشن شعانین یهودی مسیحی می‌شمرند که در یکشنبه ۲۰ ذی‌قعدة بوده است.

طبری و ابن‌اثیر در رویدادهای سال ۲۴۱ق از یک گنوسیست یاد می‌کنند که به سبب ناسزاگویی به ابوبکر، عمر، عایشه و حفصه، متوکل دستور داد او را در بغداد زیر شلاق کشتند و لاشه‌اش را در دجله انداختند.

طبری گوید: متوکل برای تحقیق درباره اسیران باز خرید شدنی در سال ۲۴۱ق یک شیعی را که نصر بن ازهر بن فرج نام داشت برای انجام کار مبادله اسیران به روم فرستاد. بار دیگر نیز به سال ۲۴۵ و ۲۴۶ق می‌بینیم که باز همین مرد به آن جا فرستاده شده است. دانسته نیست، آیا به جهت نرمشی که متوکل در شیعیان سراغ داشت، چنین گزینش نمود؟ یا علتی دیگر داشت؟

ابن‌اثیر که بر خلاف طبری از آثار گنوسیسم و ایرانیت‌گریزان است به کلی این عبارت را حذف کرده است. از خشونت سُنی‌مآبانه متوکل آن که عطاری را که مسیحی مسلمان شده بود و سپس به مسیحیت بازگشت و توبت و بازگشت به اسلام را نمی‌پذیرفت، بکشت و لاشه او را بسوخت (طبری، ابن‌اثیر، سال ۲۴۲ق).

انتقال پایتخت به دمشق

متوکل در سال ۲۴۳ق به خطرناک‌ترین آثار سُئی‌گری خود، یعنی انتقال پایتخت از بغداد به دمشق دست زد. او از گنوسیسم بیزار بود و آن را در سرشت سرداران و بزرگان اطراف خود که همه از مالکان مناطق بین‌النهرین و ایران بودند، می‌دید. او از پدرش معتصم و عمویش مأمون برای تمایل ایشان به گنوسیسم ناخرسند بود، چه رسد به کسانی که آن دو تن را بدان راه کشیده بودند. او دمشق امویان را پایگاه تسنن و ضد گنوسیسم می‌دید و می‌خواست بدان پناه برد، ولی با دو ماه ماندن در آن جا زود دریافت که گرچه دشمنانش در ایران‌اند، ولی زندگی او نیز بدان‌ها بسته است. ایرانیان با [وجود] فاصله صحرای تابع عرب نمی‌مانند، پس باید با ایشان بسازد و هم‌رنگ شود، نه آن که از ایشان دور گردد.

اگر چند ماه بیشتر از عراق دور می‌ماند، همان سرنوشتی را داشت که بنی‌امیه داشتند.

باری، به گفته طبری و ابن‌اثیر متوکل روز ذی‌قعدة ۲۴۳ از بغداد به سوی موصل بیرون شد و در «بلد» مراسم عید قربان را انجام داد و پس از ۷۷ یا ۹۷ روز در ماه صفر ۲۴۴ به دمشق رسید و انتقال دیوان‌ها را بدان جا آغاز کرد، ولی به گفته طبری بیش از دو ماه نتوانست با آب و هوای آن جا بسازد و به سامره بازگشت، ولی دقیق‌تر آن است که او احساس کرد که ایرانیان از راه دور پیرو او نخواهند ماند.

خشونت سُئی‌مآبانۀ متوکل در سال ۲۴۶ق در مصادرت دارایی و شکنجه‌دادن به پزشکی دانشمند چون بختیشوع آشکار شد. به گفته طبری پس از مصادرت، او را به بحرین تبعید کرد.

طبری در سال ۲۴۵ نیز گوید: در ماه رجب به دستور متوکل ۱۵۰ تازیانه بر بختیشوع زدند و او را در زندان سر بسته انداختند.

نوروز متوکلی

طبری و ابن‌اثیر در سال ۲۴۵ق آوردند که جشن نوروز را به روز ۱۷ حزیران ۲۸ اردیبهشت عقب کشید و بحتری شاعر چنین سرود: روز نوروز به جایش که اردشیر معین کرده بود، بازگشت.

گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا
معتضد

۲۰

دکتر علی‌نقی نیشزوی

گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا
معتضد

۲۱

دکتر علی نقی
نیزوی

ولی یاقوت از گفته‌ی علی منجم خراسانی از یک فرمان، گفتگو دارد که متوکل برای تأخیر خراج تا روز ۵ حزیران صادر کرده بود و نویسنده آن فرمان ابراهیم پسر عباس صولی خراسانی (د: ۲۴۳ق) بود و بلاذری تاریخ‌نگار ترجمان (د: ۲۸۱ق) بر متن فرمان ایراد گرفت که ماه‌های رومی را همانند مسلمانان با شب شماره کرده بود، در صورتی که رومیان روز را پیش از شب می‌شمارند، پس صولی فرمان را به درست بازگردانید.^۱

کشتن ابن سکیت (۱۸۶ - ۲۴۴ق)

ابویوسف یعقوب بن اسحاق خوزستانی از پایه‌گذاران ادبیات و دستور زبان عرب و نگارنده اصلاح المنطق و بیش از ده کتاب دیگر، از خشونت‌های متوکل آن که، این مرد را برای آموزگاری فرزندانش بگمارد.

پس روزی از وی پرسید: این دو فرزند مرا بیشتر دوست داری؟ یا حسن و حسین (ع) را؟
سکیت آن دو را ترجیح داد و گویند گفت: قنبر غلام ایشان از تو و پسرانت برتر است!
بهر حال به ترکانش دستور داد آن قدر به او لگد زدند تا مُرد^۲.

وزیران متوکل

۱) محمد بن عبدالملک زیات (ک: ۲۳۳ق)

وزیر گنوسیست واثق و معتصم بود و پس از مرگ ایشان متوکل برای آن که نگریزد او را به وزیری استوار نمود و پس از چهل و اندی روز او را با سخت‌ترین شکنجه چنان که گفتیم بکشت.

۲) ابوالوزیر، احمد بن خالد

در سال ۲۳۳ق او را مصادره کرد (طبری، ابن اثیر، همان سال).

۳) ابو جعفر محمد بن فضل جرجرائی

در ۲۳۳ق به دبیری متوکل گمارده شد و ۲۳۶ق برکنار شد.

^۱ معجم الادباء، یاقوت، ج ۵، ۹۳ - ۹۵؛ تجارب الأمم، مشکویه، ترجمه منزوی، ج ۶، ۴۸۰.

^۲ وفيات الاعیان، ابن خلکان، ج ۵، ۴۳۸.

۴. عبیدالله بن یحیا بن خاقان خراسانی (۲۰۹ - ۲۵۲ق)

از سال ۲۴۰ق دبیر و وزیر متوکل شد.

طبری سال یاد شده مرگ او را در ج ۳، ۱۶۵۸ یاد می‌کند.

او در شب قتل متوکل نجات یافت و در ۲۴۸ق به برقه تبعید شد و در جنگ‌های معتز و مستعین به معتز کمک کرد. زرکلی به غلط او دو برادر را یکی شمرده است (اعلام زرکلی، ج ۴، ۳۵۵). یادآور می‌شود فتح بن خاقان که خود را شاهزاده ایرانی می‌دانست و در شب قتل متوکل با وی کشته شد، نه وزیر بود و نه از این خاندان.

کشتن متوکل

مد روزافزون گنوسیسم اسلامی، که مأمون را به شرکت‌دادن نیمه‌گنوسیست‌ها در حکومت، ناگزیر کرده بود، با جنبش بازگشتی متوکل نه تنها از پیشرفت نماند؛ بلکه هم‌چنان پیش می‌رفت و با برکنارشدن از حکومت، لکه زورگویی و شکنجه‌گری نیز از ایشان زدوده شد. از آن پس گنوسیسم اسلامی ایران بسیاری از مسائل نئوافلاطونی و حتی ایرانی حادثتر از آن را زیر نام ارسطو که علم کلام سنی معتزلی نوعی مصونیت مذهبی بدان بخشود، بیان می‌کرد.

جنبش سنی‌گری متوکل نیز نتوانست این مصونیت را از ارسطو سلب نماید. خشونت‌های متوکل و بدزبانی‌های او نسبت به خاندان علی (ع) او را تا آن جا بدنام کرد که ولیعهد اول و پسر بزرگ او، منتصر، توانست با ترکانش که معمولاً سنی‌گراتر از ایرانیان بودند، هم دست شده به پدرگشی که به هر دلیل پذیرفتنی نیست، دست یازد. مؤرخان کوشیده‌اند از انگیزه‌های شخصی این پیشامد، مانند دشمنی معتز با منتصر و منتصر با متوکل و معتز، یاد کنند، ولی گرچه آن‌ها انگیزه کاربست نقشه باشد انگیزه‌های ژرف‌تر را نباید فراموش کرد که متوکل را از سامره به دمشق فرستاد و شکست خورده، باز گردانید.

طبری و ابن اثیر گویند: عبیدالله خاقانی خراسانی وزیر، و فتح بن خاقان دبیر، که خود را شاهزاده ایرانی می‌دانست، معتز را بر منتصر ترجیح می‌دادند. فتح با متوکل قرار گذاشته بود که منتصر و وصیف و بغای ترک را بکشند.

پس در چهارشنبه چهارم شوال بعد از غروب، هنگام شام خوردن، منتصر پس از کشاکش زبانی از آن مجلس به همراه زرافه^۱ بیرون می‌رود، ترکان طبق قرار پیشین می‌ریزند و متوکل و دبیرش فتح خاقان را می‌کشند و با منتصر بیعت می‌کنند. پس منتصر به زبان احمد خصیب اعلام می‌کند که فتح پدرم متوکل را کشت و من او را (طبری، عربی ج ۳، ۱۴۷۱).
گویند: منتصر برای کشتن پدرش از برخی فقیهان نیز فتوا گرفته بود (طبری، عربی، ج ۳، ۱۴۹۷) و مانند آن را زرافه از امام هادی نقل کرده است.

خلیفگی منتصر (۲۲۲ - ۲۴۸ق)

معتز و موید دو ولیعهد و عبیدالله خاقانی وزیر در همان روز بیعت کردند و احمد بن خصیب^۲ به وزیری گماشته شد. منتصر یک روز پس از جلوس، یکی از موالی بنی هاشم به نام بو عمره احمد پسر سعید را به مجلس مظالم برگمارد و سنیان او را هجو گفتند (طبری، عربی، ج ۳، ۱۴۷۹، ابن اثیر، سال ۲۴۷ق) از نخستین کارهای منتصر برداشتن فرماندار مدینه و گماردن علی بن حسین، با سفارش‌ها برای کمک به طالبیان آن شهر بود (تاریخ طبری، ج ۳، ۱۴۹۹).

^۱ زرافه و معاون او زرقان سردربان متوکل و مورد اعتماد منتصر بود و در شب کشتن متوکل با وی همکار نزدیک داشتند (تاریخ طبری، عربی، ج ۳، ۱۴۵۷ - ۱۵۱۱؛ پاینده، ج ۳، ۶۰۷۸ - ۶۱۲۵). زرافه به گفته ابن طاووس (د: ۶۶۴ق) در مهج الدعوات و محمدباقر سبزواری (۱۰۱۷ - ۱۰۹۰ق) در مفاتیح النجات عباسی، از یاران امام دهم علی الهادی شمرده شده است. در داستانی، یک دعا برای براندازی متوکل از آن امام نقل کرده است. مردم ایران برای بزرگداشت زرافه بر اندازنده طاغوت متوکل، بنای یادبودی برای او در کچای کهدم از بخش‌های شفت گیلان ساخته بودند، متولیان این مزار از سده ۱۱ تا ۱۳ هجری چند نویسنده بنام داشته‌اند (طبقات اعلام الشیعه، ق ۱۱، برگه ۳۴؛ ق ۱۳، برگه ۳۴۵؛ ذریعه، ج ۱، ۵۱۹؛ ج ۵، ۱۳۹؛ ج ۲، ۴۱). این را بسنجید با بنای یادبودی که در فین کاشان برای فیروز بولؤلؤ گشوده عمر ساخته شده و تاریخ ۷۰۵ق دارد.

^۲ چنان که گذشت احمد بن خصیب نخستین کسی بود که خبر قتل متوکل را چنین اعلام کرد که فتح متوکل را کشت و منتصر فتح را (طبری، عربی، ج ۳، ۱۴۷۱) نام احمد بن خصیب در کشاکش معتصم با عباس پس مأمون که گویا به تحریک سنیان می‌خواست معتصم را براندازد نیز دیده می‌شود (طبری، عربی، ج ۳، ۱۲۵۶).

گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا
معتضد

۲۴

چهل روز پس از جلوس، منتصر دو برادر خود، ولیعهدان دوم سوم، معتز و مؤید را که در سال ۲۳۵ق منصوب شده بودند به پیشنهاد احمد بن خصیب برکنار نمود (طبری، عربی، ج ۳، ۱۳۹۴، ۱۴۸۶؛ ابن اثیر سال ۲۴۸ق). برای استعفای دو ولیعهد مجلسی از سرداران، دادرسان، دیوان‌داران، شیعیان و بنی‌هاشم تشکیل شد (طبری، عربی، ج ۳، ۱۴۸۸).

منتصر زیارت قبر امام حسین را که پدرش منع کرده بود، آزاد نمود و به علویانی که زیر پیگرد دولت بودند، امان داد. فدک و دیگر موقوفات را که طالبیان مدعی آن‌ها بودند به ایشان واگذار کرد (ابن اثیر، ج ۷، ۱۱۶).

پس از مدتی، میان گشنندگان متوکل کشاکش پدید آمد. منتصر به سفارش احمد بن خصیب، وصیف ترک را به غزای روم روانه می‌کند و دستور به وی می‌دهد که چهار سال در مرز بماند و به پایتخت باز نگردد (طبری، عربی، ج ۳، ۱۴۸۰ و ابن اثیر سال ۲۴۸).

در نامه‌ای که منتصر برای ابن طاهر در باره این غزای وصیف می‌نویسد، برای نخستین بار تاریخ ماه خورشیدی دیده می‌شود (طبری، عربی، ج ۳، ۱۴۸۴).

مرگ منتصر

منتصر به روز شنبه ۴ ربیع دوم ۲۴۸ق درگذشت.

گویند: سه؛ یا ده روز بیمار بود و گویند در پی رگ‌زدن با تیغی زهرآگین مسموم شد (طبری، عربی، ج ۳، ۱۴۹۶؛ ابن اثیر، همان سال).

گور منتصر به دستور مادرش آشکار ماند و او نخستین خلیفه عباسی بود که قبرش آشکار می‌ماند (طبری، عربی، ج ۳، ۱۴۹۸).

گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا
معتضد

۲۵

پس از مرگ منتصر احمد بن خصیب وزیر او، ترکان و مغربیان را فراخوانده سوگند داد که خلافت را از فرزندان معتصم بیرون نبرند و به فرزندان متوکل ندهند، پس همگی به احمد بن معتصم دوست کندی^۱ فیلسوف سریانی عرب شده (سده ۳هـ) رای دادند، ولی به گفته صولی^۲ چون محمد بن موسی منجم (خراسانی) فرارسید و با احمد بن خصیب و بغا گفتگو کرد، رای ایشان را برگردانید؛ زیرا که کندی دشمن محمد و احمد پسران منجم بود و پس از رایزنی رایشان بر ابو العباس احمد (مستعین) پسر محمد پسر معتصم استوار شد و بغای بزرگ را که ناخرسند بود، راضی کردند و شب دوشنبه ششم ربیع دوم احمد بن محمد ۲۸ ساله را آوردند و با او بیعت کردند.

او احمد بن خصیب را دبیر و اوتامش را به وزیری گمارد (طبری، عربی، ج ۳، ۱۴۹۵ - ۱۵۰۲).

خلیفگی مستعین (خلافت ۲۴۸ - ۲۵۲ ق / ۸۶۲ - ۸۶۶ م)

اختلاف میان گنوسیست‌ها و خلیفگی مستعین

اینک ببینیم اختلاف میان دو فیلسوف بزرگ سده سوم هجرت، کندی سریانی عرب‌شده و بنی‌موسی خراسانی، بر سر چیست؟
شاید بتوان چنین پاسخ گفت: ما در سده ۲هـ، در برابر تسنن قشری حاکم که اسلام را با عینک توحید عددی می‌نگریست و پیاده می‌کرد، با دو گونه توحید اشراقی روبه‌رو هستیم و مسلمانان گنوسیست را دو گروه می‌یابیم:

^۱ نام این دو دوست را در پیشگفتار کتاب اتولوجیا چنین می‌بینیم: نقله إلى العربية عبدالمسيح بن عبد الله بن ناعمة الحمصي وأصلحه لأحمد بن المعتصم بالله، ابویوسف یعقوب بن اسحاق الکندی (اتولوجیا، چ سنگی، تهران، ۱۳۱۴ ق، در کناره صفحات میرداماد قیسات، برگه ۱۵۸، چ بدوی، در ضمن مجموعه افلوطنین عند العرب، مصر، ۱۹۶۶ م، برگه ۳).

^۲ کتاب صولی، نسخه خطی گ ۶۸ آ، به نقل دخویه در پانوشت تاریخ طبری، عربی، ج ۳، ۱۵۰۱ - ۱۵۰۲.

الف) راه ایرانی فلسفه اشراق

راه ایرانی فلسفه اشراق راه حادثر (به پان‌ته‌ئیزم نزدیک‌تر) که سهروردی (د: ۵۷۸ق) آن را فلسفه نوری؛ یا فلسفه فهلوپون می‌نامد؛ پیش از او این فلسفه نزد زکریا رازی (د: ۳۱۳ق) و راوندی (د: ۲۴۵ق) و ایرانشهری دیده می‌شود و جابر بن حیان صوفی طوسی و ابن‌مقفع آن را «العلم النورانی» نامیده‌اند.

این راه ایرانی فلسفه اشراق همان است که انجمن‌های موبدان ساسانی، مانند انجمن آذریاد مهر اسپندان در سال‌های ۳۱۰ - ۳۷۹ م و پیش از آن انجمن آذر فرنبغ در سال‌های ۲۴۱ - ۲۷۱ م برای مبارزه با ثنویت مانی آن را تثبیت کرد و مذهب رسمی زردشتی را بر مبنای توحید اشراقی متیرائیسیم استوار نمود.

نظریات پان‌ته‌ئستی جابر در کتاب خواص کبیر، چ پُل کراوس، قاهره، ۱۳۵۴ ق، مقاله‌های ۲، ۱۵، ۱۷، ۲۵، برگه ۲۴۱ - ۳۰۲؛ و مختار رسائل جابر، برگه ۱۰۴ دیده می‌شود.

کتاب ابن‌مقفع همراه خود مؤلف در سال ۱۴۳ ق به تنور افتاده است، و نظریات وحدت وجودی او را باید در «ردیه» ای که قاسم رسی بر کتاب ابن‌مقفع نگاشت، جستجو نمود. این کتاب به وسیله میکل‌آنجلو گویدی (*Michelangelo Guidi*) در روم به سال ۱۲۹۷ م در ۵۵ برگه + ۲۶ برگه مقدمه به زبان ایتالیایی چاپ شده است.

ب) راه نئوافلاطونی اسکندریه

راه نئوافلاطونی اسکندریه، اشراقی نرم‌تر (آمیخته با توحید عددی) است. کهن‌ترین اثر اسلامی این فلسفه کتاب اثولوجیا است، که در سده ۳ هـ مردی به نام عبدالملیح بن ناعمه حمصی (زاده ۲۲۰ ق) آن را گویا از سریانی به عربی ترجمه کرد و بواسحاق کندی ترجمه عربی را برای احمد بن معتصم (گویا عموی مستعین، خلیفه (۲۴۸ - ۲۵۲ ق) اصلاح کرد.

کندی پیشگفتار کتاب را گونه‌ای نگاشت که گویی کتاب از آن ارسطو است. در سراسر تاریخ فلسفه اسلام نیز این کتاب منسوب به ارسطو باقی ماند تا در سده گذشته خاورشناسان آن تردید نموده و اخیراً آن را خلاصه‌ای از نه‌گانه‌های [تاسوعات] چهارم و پنجم و ششم تألیف افلوپین دانستند^۱.

^۱ عبدالرحمان بدوی، افلوپین عند العرب، ۱۹۶۶ م.

گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا
معتضد

۲۷

افلوپتین *plotin* (۲۰۵ - ۲۷۰ م)، فیلسوف رومی یونان‌زاده، ساکن اسکندریه مصر نزد آمونیوس ساکاس (*Ammonius saccas*) استاد فلسفه اشراق ایرانی تلمذ کرد و آرزوی دیدار ایران او را همراه سپاهیان گردیان (*Gordien*) روانه ایران کرد. گردیان به سال ۲۴۴ م کشته شد و سپاهش آشتی کرده بازگشتند و معلوم نیست افلوپتین که به عشق آموزش فلسفه آمده بود، کی بازگشت؛ آن چه می دانیم آن که شاپور بار دیگر در ۲۵۸ - ۲۶۰ م بر روم یورش برد و امپراطور والرین را اسیر کرد، پس دور نیست افلوپتین در میان دو جنگ در ایران مانده و در این هنگام که مانی ثنوی به آسیای میانه گریخته بود افلوپتین با مخالفان او کرتیر و آذرفرنبغ، طراحان تئوری توحید اشراقی تماس گرفته باشد.

به هر حال افلوپتین به جای مصر به روم بازگشت و به آموزش شاگردان پرداخت، پس از مرگ او آثارش *Enneads* را شاگردش فروریوس گرد آورد و املیوس آن‌ها را پس از ویران شدن مدرسه‌اش به سوریه منتقل کرد و چنان شد که از دست‌برد حکومت مذهبی مسیحیان قسطنطنیه در امان ماند تا در سده (۳ هـ / ۹ م) اثولوجیا به دست ابن‌ناعمه به عربی درآمد اندیشه‌ای که به صورت پان‌ته‌نیزم میترائیستی از ایران به دست افلوپتین بیرون رفت، آمیخته با توحید عددی یهود به نام ارسطو بازگشت و از نو مورد استفاده ایرانیان قرار گرفت.

پُل هانری کشیش بلژیکی می‌گوید: مقدمه معروف اثولوجیا را کندی از خود افزود تا اثولوجیا را دنباله متافیزیک قلمداد کند که در تألیف ارسطو بودنش شک نیست (نک: بدوی، افلوپتین، برگه ۲۵).

انگیزه نسبت‌دادن اندیشه‌های گنوسیستی به ارسطو

نسبت‌دادن چنین اندیشه‌ها به ارسطو به دوران اسلام اختصاص نداشته و پیش از اسلام نیز در روم خاوری فیلسوفانی مانند ثامستیوس^۱ و سیمپلیکیوس^۲ همین رفتار را داشته‌اند.

دکتر صفا می‌گوید: چه بسا مسأله هم‌هنگ بودن اندیشه‌های افلاطون و ارسطو را سیمپلیکیوس هنگام پناهندگی خود در تیسفون در سال‌های ۳۲۹-۵۳۳ م به ایرانیان القا کرده باشد که بعد از اسلام فارابی را به نگارش الجمع بین رایى الحکیمین برانگیخت (خطابه صفا در کنگره فارابی، مجموعه ۳، برگه ۵). او مانند بیشتر خاورشناسان این مسأله را یک اشتباه پیش و پس از اسلام می‌داند (همان خطابه؛ تاریخ علوم عقلی، برگه ۱۸۴)، ولی اگر انگیزه این نسبت نادرست را استفاده از مصونیت مذهبی ارسطو فرض کنیم، نیازی به القا نخواهد بود. فارابی خود نیز در بغداد مانند سیمپلیکیوس در قسطنطنیه در برابر فشار مذهبیان حاکم نیازمند چنین مصونیت بوده است.

ارسطو چگونه مصونیت یافت؟

هر چند انکار مُثُل افلاطونی که برای آن در علم فیزیک پایه‌ای دیده نمی‌شد، رالیسم علمی ارسطو را نشان می‌دهد؛ لیکن دور شدن ارسطو از متافیزیس، او را از پان‌ته‌ئیسیم میتراثیزم هندواروپایی دور کرد و به ماده‌گرایی مذهبی پیروان «توحید عددی» نزدیک نمود و پیروان آن مذاهب را به فلسفه ارسطو خوشبین ساخت. چارچوب خشک منطق منشائی، فلسفه ارسطو را برای حکومت‌های قسطنطنیه و بغداد که خواهان تحمیل سانترالیسم خود بر مردم بودند، خوشایندتر از فلسفه متحرک و

^۱ - Themistius (Greek: Θεμιστιος Themistios; 317 - c. 388 AD)

Themistioy (۳۱۰ م - ...) فیلسوف ثروتمند سناتور و شهردار قسطنطنیه (صوان الحکمة، برگه ۲۵۹؛ قفطی، ۱۵۱؛ پانوش جلال نایینی بر ترجمه ملل و نحل، شهرستانی، برگه ۳۵۹).

^۲ Simplicioy اهل کیلیکیه سده ۶ م در ۵۲۹ م از افسار حکومت مذهبی قسطنطنیه به ایران پناهنده شد و در ۵۳۲ م به آتن بازگشت (تاریخ علوم عقلی، صفا، برگه ۱۰۲).

گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا
معتضد

۲۹

بی بند و بار اشراقی افلاطونی بود، به همین انگیزه فرمانروایان مذهبی بیزانس و بغداد هر دو، ارسطو را مرد الهی و افلاطون قائل به مُثل را مشرک می شناختند.

گنوسیست‌ها از نظر دولت بیزانس، خرابکار بی دین و مزدوران دولت ساسانی خوانده می شدند. بند و بار اشراقی افلاطونی بود، و به همین انگیزه فرمانروایان مذهبی بیزانس و بغداد هر دو، ارسطو را مرد الهی و افلاطون قائل به مثل را مشرک می شناختند. گنوسیست‌ها از نظر دولت بیزانس، خرابکار بی دین و مزدوران دولت ساسانی خوانده می شدند و از نظر خلفای بغداد پیش از مأمون، گنوسیست مسلمان به عنوان ملحد، رافضی، زندیق، زیر پیگرد می بود.

از سوی دیگر واکنش گنوسیست‌های تند در برابر این مصونیت مذهبی ارسطو، نفرتی شدید بود که در محفل گنوسیستی نسبت به فلسفه یونان که ارسطو سمبل آن بود، پدید آمد و این نفرت تا قرن‌ها ادامه داشت.

عطار می گوید:

کاف کفر این جا به حق معرفت
دوست تر دارم ز فای فلسفت
می گوید: کفر برای من عزیزتر از دینی است که ردای فلسفه بپوشد.

کندی و بنی موسی منجم

اینک شاید بتوان حدس زد که علت اختلاف میان خاندان بنی موسی، احمد، محمد و حسن که از خراسان مرکز گنوسیسم حاد ایران برخاسته‌اند با کندی سریان‌ی عرب‌شده طرفدار گنوسیسم معتدل ائولوگیا بر سر چه بوده، که به ناسازگاری در تعیین خلیفه انجامیده است.^۱

شگفتی ندارد که اختلاف میان گنوسیست‌های نرم و تندرو گاهی از اختلاف میان ایشان با سُنیان سخت‌تر بوده است. در سال ۳۲۱ ق دو برادر از یک مادر را می بینیم به نام‌های حسین و محمد پسران قاسم هر دو ادیب و دبیر و به مقام وزیری رسیده‌اند.

^۱ نک: لغت‌نامه دهخدا؛ قربانی، ریاضی‌دانان، برگه ۱۴۷؛ صفا، علوم عقلی، ۴۶؛ بیرونی، آثار الباقیه؛ قفطی، إخبار الحکما؛ دائرةالمعارف اسلام.

گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا
معتضد

۳۰

نخستین ایشان تندرو پیرو شلمغانی قائل به غیبت صغرا و منکر کبرا و خواهان قیام شیعه ضدّ عباسیان است. دومین ایشان پیرو نوبختی قائل به غیبت کبرای امام و طرفدار همکاری با خلیفه عباسی است. این دومین، هنگام وزیر شدنش، برادر تندرو خود را پیش چشم گریان و شیون کنان مادرشان گرفته و زندانی کرد، تا همراه رهبرش شلمغانی اعدام شد^۱.

جنبش مردم سامره بر ضد ترکان

بامدادان دوشنبه ربیع دوم ۲۴۸ هنوز مجلس بیعت با خلیفه مستعین به پایان نرسیده بود که فریاد «پیروز باد معتز» از خیابان شنیده شد که می‌گفتند گروه‌هایی از شاکریه [چاکران] وابسته به خاندان طاهری و مبیضه و جز آنان بر اشروسُنیان و ترکان یورش بردند، پس بیت‌المال و بازار را غارت کردند، ولی شکست خوردند.

ترکان از مستعین نیمه‌گنوسیست در این هنگام خواستند، معتز و مؤید را به نام تحریک‌کننده توده بکشند، ولی ابن خصیب مانع شده، گفت: تحریک از خاندان طاهر بوده است، پس آن دو را زندانی کردند و مستعین خلیفه اقطاع‌های آن دو به جز اندکی را در جمادی اول ۲۴۸ باز خرید کرد (طبری، عربی، ج ۳، ۱۵۰۷)، پس نامه بیعت روز بعد به بغداد به محمد بن عبدالله آل طاهر فرماندار بغداد رسید و از همه بیعت گرفت.

در همین سال طاهر بن عبدالله فرمانروای آل طاهر خراسان درگذشت و مستعین پسر وی محمد را بر خراسان و برادرش محمد بن عبدالله را بر بغداد و سواد فرمانروایی داد (طبری، عربی، ج ۳، ۱۵۰۶)، پس در آن روز همه خراسان و عراق در دست عبدالله طاهریان بود، ولی آن قدر این خاندان قشری و عرب‌زده شده بودند که در برابر مثنی ترک که خلیفه را در اختیار گرفته بودند، ایشان کاری نمی‌توانستند، کرد.

در همین سال (۲۴۸) نیز موالی (شاید نیروهای آرامی) در واکنش سُنیان برای جبران شکست سُنیان در بر افتادن آثار متوکل بر احمد بن خصیب دبیر خشم آورده، دارایی او و خاندانش را مصادره کرده او را به اقریطش (جزیره کرت) تبعید کردند.

^۱ نک: مسکویه، تجارب الأمم، ترجمه منزوی، ج ۵، ۳۶۱ - ۳۶۲.

مستعین ناگزیر در همین راسته مصر و مغرب را در اختیار اوتامش^۱ وزیر ترک سُنی نهاد (طبری، عربی، ج ۳، ۱۵۰۶؛ و ابن اثیر، سال ۲۴۸).

در این سال (۲۴۸) عبیدالله پسر یحیا پسر خاقان، آخرین وزیر متوکل به سفر حج رفت، ولی دولت یک تن شیعی به نام شعیب را به دنبال او فرستاده و او را به برقه تبعید کرد و نگذارد که به حج رود.

در صفر سال ۲۴۹ مردم نیمه‌گنوسیست بغداد از نو ضد ترکان قیام کردند. ابناء، شاکریه، خراسانیان، صعالیک، جبلیان و حمراء، در میان قیام‌کنندگان نام برده شده‌اند. زندان‌ها را باز کردند، پُل بغداد را بریدند، ترکان به دفاع برخاسته و بسیاری را کشتند.

روز ۲۱ ربیع یکم ۲۴۹ نیز مردم (ایرانی بومی) سامره قیام کردند. سپاه ترکان و موالی (آرامی تبار) از مردم شکست خوردند. دیگ غذای پخته را از بالای دیوار بر سر وصیف ریختند و او دستور داد بخشی از شهر را به آتش کشیدند و من (طبری) بخش‌های سوخته را دیدم. سپاه دولتی مغاربه برخی خانه‌های مردم را غارت کردند و در پایان روز شورش فرونشست.

در ۱۴ ربیع دوم ۲۴۹ از نو شورش بر پا شد و دو دستگی در ترکان آشکار شد. این بار گروه‌های موالی دولتی به تشویق وصیف نیمه‌گنوسیست و بغا، به مردم پیوستند تا آن که اوتامش وزیر سُنی و دبیر او را کشتند، پس مستعین ابوصالح عبدالله پسر محمد پسر یزداد نیمه‌گنوسیست را که پدرش وزیر مأمون بود به وزیری گمارد (طبری، عربی، ج ۳، ۱۵۱۳) و برای خرسندی سُنیان وصیف و بغا را به مأموریت اهواز و فلسطین فرستاد، ولی این بار دارودسته ترکان سُنی معتزی ضد یزداد وزیر نیمه‌گنوسیست برخاستند. یزداد در شعبان به بغداد گریخت و مستعین به جای وی محمد سُنی پسر فضل جرجرائی وزیر متوکل را به وزیری گمارد.

قیام‌های گنوسیستی دیگر

در سال ۲۵۰ ق مستعین با دو قیام گنوسیستی ایرانی زیر پرچم علویان روبه‌رو شد و هر دو را به دست خاندان خودفروخته طاهریان خراسان که عرب‌زده‌تر از زمان مأمون نیز شده بودند، در هم کوبید:

^۱ متن مقاله: اتامش.

گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا معتضد

۳۲

۱) قیام یحیا پسر زید در کوفه که بومیان ایرانی شیعی و به گفته طبری برخی بی‌دینان گرد او فراهم آمده و به نام «الرضا من آل محمد» به پا خاستند و به دست محمد بن عبدالله آل طاهر سرکوب شد، پس از این سرکوب، محمد بن طاهر جشن گرفت؛ لیکن مدّ گنوسیسم آن قدر بالا بود که در همین مجلس مردی بر پا خاسته به نفع یحیا و قیام او شعار داد.

۲) در رمضان سال ۲۵۰ مردم طبرستان که از دست خاندان طاهر به جان آمده بودند، به گرد دو بزرگ‌زاده به نام محمد و جعفر فرزندان رستم گرد آمدند و از یک تن طالبی خواستند که رهبری را بپذیرد. او یک تن دیگر را به نام حسن بن زید معرفی نمود که در ری می‌زیست، پس او را آورده به رهبری گزیدند و در پایان سال ری را نیز بگرفتند.

در سال بعد، حسن مردم رها کرد و به دیلمستان پنهان شد (طبری و ابن اثیر، در آن دو سال) و پس از نوزده سال و هشت ماه جنگ در رجب ۲۷۰ درگذشت (ابن اثیر، همان سال).

در سال ۲۵۰ دولت عباسی آخرین نماینده بنی‌امیه را از مجلس «دار العامة» بیرون راند (طبری و ابن‌اثیر). در پایان سال ۲۵۰ ق کشاکش میان ترکان نیمه‌گنوسیست مستعین و ترکان سُنی تر معتزی بالاگرفت و اینان خواستند مستعین را بکشند.

در ۵ محرم ۲۵۱ مستعین با ترکان نیمه‌گنوسیست وصیف، بغا، شاهک، احمد بن صالح شیرزاد از سامره گریختند و به بغداد رفتند؛ زیرا مردم بغداد ایرانی‌تر و گنوسیست‌تر بودند و عبدالله طاهر فرماندارش بود و برای مستعین امن‌تر به نظر آمد.

بیعت با معتز (۲۵۲ - ۲۵۵ ق / ۸۶۶ - ۸۶۹ م)

ترکان سُنی سامره معتز را از زندان بیرون آورده، با او به خلیفگی بیعت کردند و او جعفر اسکافی را به وزیری گمارد. مستعین نیز با کمک محمد بن عبدالله آل طاهر فرماندار خراسانی، بغداد را مجهز و آماده جنگ کرد. معتز نیز برادر خود موفق را با سپاه به جنگ مستعین روانه بغداد کرد و ۱۰ صفر ۲۵۱ بدان جا رسید و جنگ میان مستعین و عمویش معتز آغاز شد و توده مردم با زنان و کودکان و ابن طاهر فرماندار و خاندان‌های بزرگ (ایرانی) مانند ساجیان بغداد از مستعین دفاع می‌کردند. در صفر ۲۵۱ در اثر پیروزی بزرگ سپاه طاهری فتح‌نامه در ۱۸۱ سطر پخش کردند که در چهار جا نام محمد آل طاهر با احترام و نام معتز تنها یک جا به عنوان «آن بچه» یاد شده است (طبری، عربی، ج ۳، ۱۵۶۵ - ۱۵۸۶).

ولی در همین ماه یک سپاه از عرب‌های مستعین در برابر اندکی ترک شکست خورد، پس محمد آل طاهر کلمه معروف را گفت که: «هیچ گاه عرب پیروزی ندارد، مگر پیامبری همراه او باشد»
در سراسر سال ۲۵۱ در همان حال که ایرانیان در بغداد ضد ترک‌های سامره می‌جنگیدند، در چند جا از جنوب عراق تا شمال ایران مردم به گرد طالبیان گرد می‌آمدند و ضد عباسیان می‌جنگیدند، مانند خروج طالبی کوفه که گروهی به عنوان صوفیه (صوفیه) از او حمایت می‌نمودند (طبری، عربی، ج ۳، ۱۶۱۷).
طبری نشان می‌دهد که چون ترکان معتزی سامره پیروزی‌هایی بر ایرانیان و مستعین در بغداد به دست آوردند، ترکانی که با مستعین به بغداد آمده بودند، پرچم سرخ ترکان سنی سامره را بلند کرده به ایشان می‌پیوندند (طبری، عربی، ج ۳، ۱۶۲۶).
شکست‌های ایرانیان در بغداد بر ضعف و دو دلی محمد بن طاهر می‌افزود، پس عبیدالله پسر یحیا پسر خاقان وزیر پیشین متوکل نزد او آمد و پس از بدگویی از مستعین گفت: مستعین دروغ‌گو است.
او در سامره بسمله را آهسته می‌گفت و در بغداد برای فریب تو بلند می‌گوید^۱. او دستور قتل تو را صادر کرده بود (طبری، عربی، ج ۳، ۱۶۳۸)، پس از آن گفته شد که محمد بن طاهر مخفیانه با معتز مکاتبه کرده است.

تسلیم بغداد به سامره

در ذی حجه نماینده معتز وارد بغداد شد، ولی مردم در رو به او و معتز ناسزا گفتند، پس به خانه ابن طاهر رفته به او ناسزا گفتند و خادم او بیرون آمده مردم را تأیید کرد (طبری، عربی، ج ۳، ۱۶۳۱). سخنان طبری در این جا خود نیز مؤید مردم ضد محمد بن طاهر است.
در پایان به روز ۲۰ ذی حجه ۲۵۱ مستعین نیمه‌گنوسیست استعفانامه نوشت (طبری، عربی، ج ۳، برگه ۱۶۴۲)، پس خاندان‌های ایرانی طاهریان، ساجیان به ترکان سنی تسلیم شدند.

^۱ بسمله بر زبان راندن عبارت «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است که سنیان در نمازها آن را آهسته و گنوسیست‌ها بلند تلقظ می‌کردند و هنوز نیز چنین است. تظاهر خلیفه به سنت‌های گنوسیسم پیش طاهریان نشان بالا بودن مد نفوذ گنوسیست‌ها در آن روزگار است.

در این کشاکش نظامی یک ساله ۲۵۱ خاندان علمی و فلسفی بنی‌موسی به گواهی صفحات طبری همیشه در کنار طاهریان و ساجیان و مستعین بودند، پس می‌توان گفت با شکست ایشان، فلسفه اشراقی از راه ایرانی جابر بن حیان و مقفع شکست خورد.

مبارزه سنیان پیروزمند، بر اشراق نئوفلاطونی اسکندریه تکیه داشت که نرم‌تر از اشراق ایرانی از راه ایرانشهری و راوندی و محمد بن زکریای رازی و بازمانده از جابر بن حیان و ابن مقفع می‌بود. محمد بن موسی خوارزمی، پس از این شکست نیز تا روز تبعید مستعین به بصره که یک سال پس از آن کشته شد، همراه مستعین دیده می‌شود (طبری، عربی، ج ۳، ۱۶۴۷). در این هنگام معتز در سامره احمد بن اسرائیل را که از آرامیان انبار بود به جای وزیران ایرانی پیشین به وزیری گمارد. با این که این شکست، دست ایرانیان را از مقامات حساس کوتاه کرد، ولی خاندان‌های ایرانی آل طاهر و ساجیان نیروی اقتصاد فئودالی خود را نگاه داشته، زیر نظر ترکان و معتز کار می‌کردند (طبری، عربی، ج ۳، ۱۵۵۸) و گاهی اندک مقاومت نیز داشتند (طبری، ج ۳، ۱۶۵۷؛ ۱۶۸۴)، ولی به هر حال تسلیم طاهریان به عباسیان و ترکان سنی مردم ایران را ایشان نومیدتر کرد و به طالبیان نزدیک نمود.

در ربیع یکم ۲۵۱ مردم قزوین ضد تسلیم طلبی طاهریان در برابر معتز و ترکان سنی، به رهبری گوکه‌ای (کوکبی) نامی از طالبیان قیام کردند (طبری، عربی، ۱۶۴۳). طبری از گروه طالبی دیگری نیز یاد می‌کند که از بغداد به سال ۲۵۲ ق به سامره تبعید شدند (طبری، عربی، ج ۳، ۱۶۶۱).

باز هم طبری از قیام گروه‌های ایرانی سپاه در بغداد ضد طاهریان به عنوان کمبود ارزاق در ماه رمضان ۲۵۲ گفتگو دارد (طبری، عربی، ج ۳، ۱۶۶۱) که جنبه سیاسی آن تسلیم ایشان در برابر ترکان معتزی بود.

^۱ گویا کوکبی در متن طبری معرب گوکه (*Goke*) نام دیهی در گیلان (فرهنگ جغرافیایی، ج ۲، ۲۶۲) باشد. در سده‌های پسین نیز نسبت به گوکه، کوکبی دیده شده است (طبقات اعلام الشيعة، قرن ۱۱، میرقاری گوکه [کوکبی] دیده شود).

گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا معتز

۳۵

دکتر علی نقی
نیمزوی

معتز پس از استوار شدن، دنباله سنی‌گرایی پدرش متوکل را گرفته، در سال ۲۵۲ محمد بن عمر ضبی آموزگار معتز، نام هشت تن دانشمند را برای گزینش قاضی در سامره به او پیشنهاد نمود که در میان ایشان نام خلنجی و خصاف دیده می‌شد، پس برخی بازرسان گفتند اینان از یاران ابن‌ابی‌داود معتزلی، رافضی، قدری، زیدی و جهمی هستند. معتز دستور تبعید ایشان را از سامره به بغداد داد، عامه بر خصاف یورش بردند، دیگران به بغداد رفتند، و خود ضبی نیز از کار جز بر رسیدگی به مظالم سامره بر کنار گردید.

طبری و ابن‌اثیر در سال ۲۵۲ ق باز هم از قیام مردم دیلم به رهبری ابن‌جستان به نام علویانی چون احمد بن عیسا و حسن بن احمد «گوکه / کوکبی» یاد می‌کنند، ولی ایشان مانند همیشه این جنبش‌ها را به علویان نسبت می‌دهند در صورتی که ما جنبش حسن بن زید دیدیم که مردم به رهبری فرزندان رستم طبری به پا خاستند و یک تن طالبی را از شهر دیگر آورده به صورت ظاهر رهبر خود اعلام کردند و چون او کار را دشوار یافت کناره گرفت و حسن بن زید را جای خود معرفی نمود. حسن بن زید نیز پس از مدتی پنهان شد در حالی که مردم به ستیز خود ادامه می‌دادند.

طبری و ابن‌اثیر در سال ۲۵۳ از همانند آن جنبش یاد می‌کنند که رهبرش عبدالعزیز پسر بودلف نام بود. مفلح سردار ترک خلیفه پس از پیروزی در این جنگ هفتاد بار چارپا، سرهای کشتگان همدانی را به سامره فرستاد و بار دیگر موسی بن بغا بر یاران گوکه‌ای در قزوین بتاخت و با پاشیدن نفت و آتش زدن آن، بسیاری را زنده سوز کرد.

در سال ۲۵۴ به گفته طبری و ابن‌اثیر امام دهم ما حضرت هادی (علی نقی) درگذشت و موفق برادر خلیفه بر جنازه او در سامره نماز گزارد و این نشان می‌دهد که حتی پس از کودتای ضد گنوسیستی متوکل و شکست گنوسیست‌های مستعین باز هم وصیت مأمون به احترام سران خاندان فاطمی اجرا می‌شده است.

در سال ۲۵۵ ق سلیمان پسر عبدالله بن طاهر روز هشتم ربیع یکم از خراسان به سامره آمد و به خدمت معتز رسید و روز ششم ربیع دوم به ریاست پلیس بغداد منصوب شد و به محل مأموریت رفت.

روز بیست و هفتم رجب ۲۵۵ معتز در زیر فشار ترکان استعفا داد و شب دوم شعبان جنازه او را دفن کردند که در زیر شکنجه مرده بود؛ زیرا که مادرش «قییحه» بیت‌المال را پنهان کرده بود و حقوق سپاه را نمی‌داد.

خلافت مهتدی (۲۵۵ - ۲۵۶ ق / ۸۶۹ - ۸۷۰ م)

روز پنجشنبه پایان رجب مردم بغداد ضدّ سلیمان آل طاهر رئیس نوین پلیس تظاهراتی انجام دادند (طبری، عربی، ج ۳، ۱۷۱۴).

روز چهارشنبه ۲۹ رجب ۲۵۵ گُشندگان معتز با محمد پسر واثق (عموی معتز) به خلیفگی بیعت نموده او را «مهتدی» لقب دادند و مادرش رومی، یعنی از آرامیان آسیای صغیر تابع روم بود (طبری، عربی، ج ۳، ۱۷۱۲).
روز شنبه مردم بغداد تظاهراتی ضدّ مهتدی و به سود برادرش موفق انجام دادند.

در ماه رمضان «قبیحه» مادر معتز از پنهان‌گاه در آمده بیت‌المال را تحویل داد و به مکه رفت. مهتدی در سال ۲۵۵ زیر فشار سُنّیان قشری دستور ریاکارانه به بیرون‌راندن همه خوانندگان و نوازندگان هنرمند را از سامره صادر کرد

گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا
معتضد

کتاب‌نامه

نمایه کتاب و مقاله

- آثار الباقية عن القرون الخالية، ابوریحان محمد فرزند احمد بیرونی (۳۶۳ - ۴۴۰ق)، تصحیح زاخائو، بنیاد ترجمه آثار شرقی، ۱۸۶۹م؛ دیگر: به کوشش اکبر داناسرشت، ۱۳۲۱خ.
- اثولوجیا، ترجمه به عربی ابن ناعمه حمصی عبدالمسیح فرزند عبدالله فرزند ناعمه (ز: ۲۲۰ق)، ویرایش یعقوب کندی، برداشت از تاسوعات فلوطین، چاپ سنگی، تهران، ۱۳۱۴ق؛ دیگر: تحقیق عبدالرحمان بدوی، با نام افلوطین عند العرب، قاهره، ۱۹۵۵؛ برگردان به پارسی حسن ملکشاهی، انتشارات سروش، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۸.
- إخبار العلماء بأخبار الحكماء، تاریخ الحكماء، قفطی، جمال‌الدین ابوالحسن علی فرزند قاضی یوسف فرزند ابراهیم فرزند عبدالواحد شیبانی (۵۶۳ - ۶۴۶ق)، به کوشش یولیوس لیپرت، لایپزیگ، ۱۳۲۱ق / ۱۹۰۳م؛ ترجمه محمد فرزند علی فرزند محمد خطیبی روزنی (۱۰۹۹ق) به دستور شاه سلیمان صفوی، تصحیح بهین دارایی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷خ.
- افلوطین عند العرب، عبدالرحمان بدوی، ۱۹۶۶م.
- پانوش جلال نایینی بر ترجمه ملل و نحل، شهرستانی، برگه ۳۵۹.
- تاریخ طبری، تاریخ الرسل و الملوك، تاریخ الأمم و الملوك، محمد فرزند جریر طبری (د: ۳۱۰ق / ۹۲۲م)، چاپ اروپا؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ، ۱۵ جلد، ۱۳۵۲خ؛ و در سال ۱۳۵۳خ، انتشارات بنیاد فرهنگ، ۱۶ جلد.
- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم، ذبیح‌الله صفا، دانشگاه تهران، ۱۳۳۱خ.
- تجارب الأمم و تعاقب الهمم، ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب مُسکویه رازی (۳۲۰ یا ۳۲۶ - ۴۲۱ق)، به کوشش آمدرز، قاهره، ۱۹۱۴؛ برگردان علی‌نقی منزوی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷۶خ.

گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا
معتضد

- الجمُع بَيْنَ رَأْيِي الْحَكِيمِينَ، ابونصر محمد فرزند فارابی (د: ۳۳۹ق)، به کوشش فردریش دیتربتسی در مجموعه الثمرة المرضیة من الرسائل الفارابیة، لیدن، ۱۸۹۰م / ۱۳۰۷ق؛ دیگر پژوهش البر نصری، بیروت. خواص کبیر، حابر فرزند حیان، چ پُل کراوس، قاهره، ۱۳۵۴ق. دائرة المعارف اسلام.
- دو ریاضی دان ایرانی و شمه‌ای دربارهٔ عددهای متحاب، ابوالقاسم قربانی (۱۲۹۰ - ۱۳۸۰خ)، انتشارات مدرسه عالی دختران ایران (دانشگاه الزهراى فعلى)، ۱۳۴۷ شمسی، ۶۴ برگه.
- الذریعة إلى تصانیف الشیعة، الجزء الاول، آب حیات - ازهاق الباطل، آقابزرگ تهرانی (۱۲۵۵ - ۱۳۴۸خ)، مطبعه الغری، نجف، عراق، ۱۳۵۵ق / ۱۹۳۶م.
- الذریعة إلى تصانیف الشیعة، الجزء السادس عشر، غارات - قائد، آقابزرگ تهرانی، به کوشش احمد منزوی، چاپخانه اسلامیة، تهران، ۱۳۴۵خ / ۱۳۸۶ق / ۱۹۶۶م.
- الردّ علی ابن المقفع، قاسم رسی، به کوشش میکل آنجلو گویدی (*Michelangelo Guidi*)، روم، ۱۲۹۷م در ۵۵ برگه + ۲۶ برگه مقدمه به زبان ایتالیایی.
- الروضة النضرة في علماء المائة الحادية عشرة، طبقات أعلام الشيعة طبقات أعلام الشيعة، آقابزرگ تهرانی (۱۲۵۵ - ۱۳۴۸خ)، تصحیح و مقدمه نگاری علی نقی منزوی (۱۳۰۲ - ۱۳۸۹خ)، اسماعیلیان، قم.
- ریاضی دانان ایرانی از خوارزمی تا ابن سینا، ابوالقاسم قربانی (۱۲۹۰ - ۱۳۸۰خ)، نشریهٔ مدرسهٔ عالی دختران ایران (دانشگاه الزهراى فعلى)، تهران، ۱۳۵۰خ، ۷۶۳ برگه.
- زبدة البيان، محقق اردبیلی احمد فرزند محمد (د: ۹۹۳م)، تحقیق محمدباقر بهبودی، مكتبة المرتضوية لاهياء الآثار الجعفرية، تهران.
- زندگی نامهٔ ریاضی دانان دورهٔ اسلامی از سدهٔ سوم تا سدهٔ یازدهم هجری، ابوالقاسم قربانی (۱۲۹۰ - ۱۳۸۰خ)، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۵۷خ، ۳۶۵ برگه.

گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا
معتضد

۳۹

- شرح الاصول الخمسة، عبد الجبار فرزند احمد قاضی معتزلی همدانی (د: ۴۱۵ق)، تصحیح عبدالکریم عثمان، قاهره، ۱۳۸۴ق؛ تصحیح سمیر مصطفی رباب، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۳۲ق.
- صوان الحکمة، و هو تاریخ للحکماء قبل ظهور الإسلام و بعده، ابوسلیمان محمد سجستانی، به کوشش عبدالرحمان بدوی، تهران، ۱۹۷۴م.
- طبقات اعلام الشيعة، القسم الأول من جزء الثاني، الكرام البررة في القرن الثالث بعد العشرة، آقابزرگ تهرانی (۱۲۵۵ - ۱۳۴۸خ)، مطبعة العلمية، نجف، ۱۹۵۴م.
- طبقات اعلام الشيعة، القسم الثاني من جزء الثاني، الكرام البررة في القرن الثالث بعد العشرة، آقابزرگ تهرانی (۱۲۵۵ - ۱۳۴۸خ)، مطبعة القضاء، نجف، ۱۹۵۸.
- طبقات اعلام الشيعة، الروضة النضرة في علماء المائة الحادية عشرة، آقابزرگ تهرانی (۱۲۵۵ - ۱۳۴۸خ)، تصحیح و مقدمه نگاری علی نقی منزوی (۱۳۰۲ - ۱۳۸۹خ)، اسماعیلیان، قم.
- الفحص و البيان عن أسرار القرآن، ابوزکریا نجیب الدین یحیی فرزند سعید فرزند احمد فرزند یحیی فرزند حسن فرزند سعید هذلی حلی (۶۰۱ - ۶۸۹ق).
- فرهنگ جغرافیایی ایران، فرهنگ رزم آرا، حاج علی رزم آرا (۱۲۸۰ - ۱۳۲۹خ)، ده جلد، دایره جغرافیایی ستاد ارتش شاهنشاهی ایران، تهران، ۱۳۲۸ - ۱۳۳۲خ.
- فرهنگ دهخدا، لغتنامه دهخدا، علی اکبر دهخدا (د ۱۳۳۴خ)، چ. تهران (۱۳۲۵ - ۱۳۴۶خ) و CD.
- فهرست ابن الندیم، دارالمعرفة، بیروت؛ یا فوز العلوم، ابوالفرج محمد فرزند اسحاق، ابن ندیم (۲۹۷ - ۳۸۵ق) برگردان رضا تجدد، به کوشش مهین جهان بگلو، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶خ.
- في تحقيق ماللهند من مقولة مقبولة في العقل او مزدولة ماللهند، تحقيق ماللهند، ابوريحان بيروني، محمد فرزند احمد (۳۶۳ - ۴۴۰ق)، چ هند، ۱۹۵۸؛ برگردان منوچهر صدوقی سها، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۹۱.
- قرآن کریم

گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا
معتضد

۴۰

الکامل في التاريخ، ابن اثیر عزالدین ابوالحسن علی فرزند محمد جزری شیبانی (۵۵۵ - ۶۳۰ق)، تصحیح کارلوس یوهانس نورنبرگ، لیدن هلند، ۱۸۵۱ - ۱۸۷۶م؛ ۱۳ جلد، دارالصاد، بیروت، لبنان، ۱۳۸۵ق.

کتاب الأغاني، ابو الفرج اصفهانی (۲۸۴ - ۳۵۶ق)، علی فرزند حسین، دار إحياء التراث العربي، بیروت، ۲۵ جلد در ۱۳ مجلد.

کتاب صولی، نسخه خطی گ ۶۸ آ، به نقل دخویه در پانوشت تاریخ طبری، عربی، ج ۳، ۱۵۰۱ - ۱۵۰۲. کنز الفوائد، ابوالفتح محمد فرزند علی فرزند عثمان کراچی (د: ۴۴۹ق)، انتشارات مصطفوی، قم ۱۴۱۰ق؛ دیگر: تحقیق عبدالله نعمه، دارالذخائر، قم، ۱۴۱۰ق.

گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا معتضد، علی نقی منزوی، یکی قطره باران، جشن نامه استاد دکتر عباس زریاب خوبی، به کوشش احمد تفصّلی، تهران، ۱۳۷۰خ، برگه ۳۹۹ - ۴۳۷.

مُثل افلاطونی

مختار رسائل جابر، پُل کراوس، قاهره، ۱۳۵۴ق.

معجم الأدباء؛ یا إرشاد الأریب إلى معرفة الأديب، یاقوت حموی، دیوید سموئل مارگلیوت لیدن، ۱۹۰۷م؛ قاهره ۱۹۰۹م؛ برگردان عبدالحمید آیتی، تهران، ۱۳۹۱خ / ۲۰۱۲م.

معجم البلدان، یاقوت حموی (۵۷۴ - ۶۲۶) شهاب‌الدین ابوعبدالله فرزند عبدالله رومی، چاپ لایپزیک (۱۸۷۳-۱۸۶۶م) افسست تهران، ۱۹۶۵م، برگردان به پارسى دکتر علی نقی منزوی، پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی و صنایع دستی و گردشگری وابسته به وزارت ارشاد اسلامی جلد اول برگردان به پارسى را تا پایان حرف الف در سال ۱۳۸۰خ و جلد دوم آن را تا پایان حرف «ز» در سال ۱۳۸۳خ. به چاپ رسانند. امید به چاپ دیگر جلدهای ترجمه شده آن.

مفاتیح النجات عباسی، ملا محمدباقر فرزند محمد مومن سبزواری، محقق سبزواری (۱۰۱۷ - ۱۰۹۰ق)، نسخه شماره بازیابی: ۲۰۳۱، شماره مدرک کتابخانه مجلس: IR10-23207.

گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا
معتضد

۴۱

مَنْ لايُخْضِرُهُ الْفَقِيهُ، ابن بابويه، شيخ صدوق، ابو جعفر محمد فرزند علی فرزند حسين قمی (۳۰۶-۳۸۱)، نجف، ۱۳۷۱ق، جلد ۴ وزیری.

مناقب الامام احمد بن حنبل، ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمان فرزند علی فرزند محمد (۵۱۰-۵۹۷ق)، تحقیق عبدالله فرزند عبدالمحسن ترکی؛ دیگر: تصحیح محمد امین خانجی، مکتبه الخانجی، مصر، ۱۳۴۹ق.

مُهَجِّجُ الدَّعَوَاتِ وَ مَنْهَجُ الْعِبَادَاتِ، ابن طاووس علی فرزند فرزند موسی فرزند جعفر فرزند طاووس (د: ۶۶۴ق)، تهران، ۱۲۹۹ق؛ دیگر: همراه با ترجمه صدرالمعالی، تهران، ۱۳۲۳ق.

الوزراء و الکتاب، محمد فرزند عبدوس کوفی جهشیاری (د: ۳۳۱ق)، تصحیح هانس فون مژیک آلمانی، لایپزیگ، ۱۹۲۶م / ۱۳۰۵خ؛ چاپ دیگر: تصحیح مصطفی سقا و ابراهیم آبیاری و عبد الحفیظ شلبی و با زیرنویس‌ها و فهرست‌های گوناگون، ۱۹۳۸م، ۲۵۶.

وفیات الأعیان و أبناء الزمان مما ثبت بالنقل و السماع و أثبتته العیان، ابن خلکان احمد فرزند محمد برمکی اربلی (۶۰۸-۶۸۱ق)، میرزا محمدحسن خان شیخ جابری انصاری دستور ظل السلطان به فارسی برگرداند. وفیات الاعیان در سال ۱۲۸۴ق توسط معتمدالدوله فرهاد میرزا همراه با ویرایش و افزوده‌هایی به عربی چاپ شد؛ چاپ دیگر به کوشش احسان عباس، دارالفکر، بیروت، لبنان.

یکی قطره باران، جشن نامه استاد دکتر عباس زریاب خویی، به کوشش احمد تفضلی، تهران، ۱۳۷۰خ، برگه ۳۹۹-۴۳۷، گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا معتضد، علی نقی منزوی.

دکتر علی نقی منزوی